

## نظام آموزشی، عرصه تاخت و تاز ارتجاع اسلامی

سال تحصیلی جدید در شرایطی آغاز شده است که ارتجاع اسلامی حاکم بر ایران تعرض همه جانبه‌ای را در تمام سطوح و عرصه‌های نظام آموزشی کشور سازمان داده است. از مرحله پیش دبستانی تا دانشگاه‌ها همه جا عرصه تاخت و تاز ارتجاع برای رواج بیشتر خرافات مذهبی، تشدید تبعیضات و سرکوب‌ها قرار گرفته است.

اجرای سند موسوم به تحول بنیادی در نظام آموزشی که به تصویب شورای عالی ارتجاع فرهنگی رسید، به رغم ادعای مقامات وزارت آموزش و پرورش جمهوری اسلامی مبنی بر این که مجموعه اقداماتیست برای کنار گذاشتن سیستم مرسوم حفظیات دروس و آموزش و پرورش "بر اساس نیازهای جامعه و همچنین مطابق با استعدادها، فطرت و توانمندی" دانش‌آموز، در واقعیت امر، چیزی جدا از آنچه که در دانشگاه‌های کشور می‌گذرد و وزیر علوم به صراحت از آن تحت عنوان اسلامی کردن دانشگاه‌ها نام می‌برد، نیست.

لذا هر رنگ و لعابی هم که به آن بزنند، یکی از اهداف عمده اجرای این طرح، اسلامی کردن بیشتر مدارس و تربیت دانش‌آموزانی با روحیه و رفتار برگرفته از خرافات مذهبیست. وزیر آموزش و پرورش در مصاحبه با خبرگزاری مهر در توضیح این سیاست رژیم می‌گوید: "نگاه سند تحول بنیادین به آموزش و پرورش نگاه بنیادی و نوسازی است. به این معنی که هر چیزی که در آموزش و پرورش وجود دارد باید نوسازی و به روز شود." اما

در صفحه ۲

## یادداشت‌های سیاسی

### مذاکرات هسته ای و

### تهدیدات نظامی

### گرانی و وحشت آخوندها ۱۰

## خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۹

## پرخاشگری بورژوا شوونیست‌های فارس علیه کردهای ناسیونالیست بر متن آترناتیوسازی امپریالیستی

انتشار توافق‌نامه حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومله کردستان ایران با امضای مصطفی هجری و عبدالله مهتدی، که در آن به برخی تحولات اخیر خاورمیانه و همچنین مهیا شدن "زمینه" برای طرح "خواست‌های ملی مردم کرد" به اختصار اشاره شده و در عین حال "فدرالیسم" به عنوان پروژه و "راه حل" مشترک این دو حزب در قبال مسئله ملی در کردستان مطرح گشته است، واکنش هیستریک شدیدی را در میان طیف گسترده‌ای از احزاب سلطنت طلب، مشروطه‌خواه، جمهوری‌خواهان، ملی مذهبی‌ها و نیز برخی از عناصر منفرد بورژوا ناسیونالیست ایرانی در پی داشت. این طیف وسیع بورژوا ناسیونالیست که خود در اعمال تبعیض و نابرابری علیه مردم زحمتکش کردستان و در ظلم و ستمی که براهالی این منطقه رفته است و می‌رود سهمیم و شریک‌اند، دو حزب یاد شده کردستانی را از این که در توافق‌نامه خود، از "جنبش رهائی بخش ملی" از "مقاومت ملی" و از "حق تعیین سرنوشت" مردم کردستان صحبت به میان آورده‌اند، شدیداً زیر شلاق انتقاد گرفته و مورد حمله قرار دادند. این جریان‌ها و افراد که برخی از آن‌ها جزء متحدین سراسری حدکا و کومله نیز هستند تا آنجا پیش رفتند که

در صفحه ۳

## غرفه ی "خلاف جریان" در اومانیته



در صفحه ۵

جشن سالانه ی اومانیته، روزنامه ی یومیه ی نزدیک به حزب کمونیست فرانسه، امسال در اواسط ماه سپتامبر در پارکی واقع در کورنو، در نزدیکی شمال پاریس برگزار شد. این جشن که روزهای ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ سپتامبر برپا شد همچنان "مردمی‌ترین و گسترده‌ترین جشن فرانسه" نامیده می‌شود و امسال نیز با استقبال صدها هزار نفر در سه روز آفتابی روبه رو شد. هر چند برخی از

## جامعه‌ای که برای شرم‌آورترین طویله‌ها هم همواره مستاجری یافت می‌شود

نیم نگاهی به اخبار مربوط به بهای اجاره و یا خرید مسکن کافیست تا برهمگان آشکار گردد که تمامی تبلیغات و سروصداهای رژیم در مورد ایجاد مسکن و یا با زبان ویژه‌ی احمدی‌نژاد حل مشکل مسکن، هیاهوییست برای هیچ. براساس اعلام مرکز آمار ایران، بهای اجاره‌ی مسکن در نیمه دوم سال ۹۰ نسبت به مدت مشابه سال قبل از آن حدود ۶۰ درصد افزایش داشته است. همچنین آمارهای منتشره در رسانه‌های حکومتی حاکی از افزایش ۴۵ درصدی قیمت مسکن از آغاز سال جاری تاکنون یعنی تنها طی شش ماه بوده که نتیجه‌ی بدیهی آن افزایش سرسام‌آور بهای اجاره مسکن در دوره‌ی زمانی مورد اشاره

در صفحه ۸

## مذهب و نقش نیروهای بورژوازی در باز تولید آن

طی دو هفته اخیر، وقایع مربوط به نمایش فیلم "بی‌گناهی مسلمانان" در صدر رسانه‌ها و شبکه‌های خبری جهان قرار گرفت. ماجرا با پخش قسمت‌هایی از فیلم "بی‌گناهی مسلمانان" به زبان عربی در یوتیوب آغاز گردید. نمایش قسمت‌هایی از این فیلم در یوتیوب، آنچنان خشم گروه‌های اسلام‌گرا را در اغلب کشورهای مسلمان برانگیخت که طی دو هفته گذشته اعتراضات و حوادث مربوط به آن، همه اخبار و وقایع جهان را تحت شعاع خود قرار داد. در این فیلم که توسط یک شهروند آمریکایی و یک مهاجر مصری ساکن آمریکا ساخته شده است، قسمت‌هایی از زندگی خصوصی پیامبر

در صفحه ۶

## نظام آموزشی، عرصه تاخت و تاز ارتجاع اسلامی

چگونه؟ "دانش‌آموز مخلوقی از خداوند است که قابلیت رشد و تربیت دارد و باید در پنج عنصر علم، ایمان، عمل، اخلاق و تفکر بالندگی پیدا کند. همچنین دانش‌آموز باید در این پنج عنصر، رابطه با خود، خدا، خلق و مخلوقات را بیاموزد."

ماهیت ارتجاعی سیاست رژیم از همین اظهار نظر کوتاه به خوبی آشکار است. دانش‌آموز باید در ایمان به خدا، عمل به اسلام و اخلاق و تفکر ناشی از آن بالندگی داشته باشد و البته در کنار آن گویا علم هم می‌تواند محلی از اعراب داشته باشد. دانش‌آموز باید رابطه با خود و خدا را بیاموزد، اما در جنب آن رابطه با خلق را هم مد نظر داشته باشد. آش شله قلمکار اظهارات وزیر، ظاهرسازی و رنگ و لعاب "نوسازی و به روزرسانی" را به کنار می‌زند و تضاد واقعی را بر ملا می‌سازد.

دانش‌آموز نمی‌تواند با علم که برخاسته از دانش، آگاهی و روشنایی‌ست، پرورش یابد و بالندگی داشته باشد، اما در همان حال با دین که حاصل اسارت، خرافات، جهالت، نادانی و تاریک‌اندیشی‌ست، پرورش یابد و سر سازگاری داشته باشد. دانش‌آموز باید با علم پرورش یابد و با تکیه بر علم و تکامل دریابد که انسان در سیمای کنونی‌اش محصول بکرشته تحولات کمی و کیفی و تکامل از موجودات پست‌تر به عالی‌تر است، یا با علم وداع کند و با خرافات مذهبی پرورش یابد و ببیند که انسان ساخته‌ی دست خدای عصر کوزه‌گری‌ست که انسان را در سیمای کنونی‌اش از گل سیاه آفرید، روح خود را در او دمید و سپس جفت‌اش را از او آفرید و رهای‌شان کرد تا با تولید مثل، بندگان خدا را بیافرینند و شکرگزارش باشند. دانش‌آموز باید با دیدگاه ماتریالیستی مبتنی بر علم پرورش یابد که برای وسعت دانش و شناخت خود از کائنات بر علوم فیزیک، شیمی، طبیعی، ریاضیات و تمام رشته‌های مرتبط با این علوم تکیه داشته باشد، یا باید با خرافات ابدالیستی و متافیزیکی پرورش یابد و آنچه را که در کائنات وجود دارد ساخته و پرداخته خدایی بداند که آن‌ها را یک بار برای همیشه به همین شکل آفرید و بندگان خدا حق فضولی و دخالت در کار او را ندارند.

در حقیقت جمهوری اسلامی تا آن محدوده‌ای می‌تواند علم را تحمل کند که به باورهای مذهبی‌اش لطمه نزند و چرخ‌های جامعه سرمایه‌داری بچرخد.

رابطه دانش‌آموز با "خلق" اگر منظور وزیر آموزش و پرورش را مردم در نظر بگیریم، بر همین منوال خواهد بود.

دانش‌آموز باید با روحیه انسان‌دوستی، برابری انسان‌ها و دشمنی با هر گونه تبعیض و نابرابری پرورش یابد و بالندگی داشته باشد، یا با روحیه برتری‌طلبانه فاشیستی، نفی برابری و قائل شدن به تبعیض. "عمل و اخلاق" دینی را که وزیر آموزش و پرورش خواهان اجرای بی‌کم و کاست آن در آموزش محصلین است، بر کسی پوشیده نیست. دانش‌آموز باید آموزش ببیند و به آن عمل کند که شیعیان برترین مردم جهان‌اند، در درجه دوم مسلمانان و در درجه سوم پیروان ادیان دیگر. کسی هم که دین و مذهبی نداشته باشد، بی

چون و چرای قتل‌اش واجب است و موجب رضای خدا. آموزش باور به تبعیض و نابرابری که در ذات مذهب شیعه قرار دارد، البته محدود به عرصه‌ی دین‌باوری و ناباوری به دین نیست. دانش‌آموز باید بیاموزد که زن و مرد نابرابرند و زن حتا مسلمان شیعه نیز در مرتبه‌ای پایین‌تر از مرد مسلمان شیعه قرار دارد. آنچه را که وزیر آموزش و پرورش تحت عنوان آموزش رابطه‌ی دانش‌آموز با "خلق و مخلوق" می‌گوید چیزی جز این نیست. این سیستم آموزشی اسلامی تماما علیه توده‌های مردم ایران و فرزندان آنهاست.

وی در همین گفتگو به نکته دیگری هم به عنوان یکی دیگر از اهداف اجرای این سیاست رژیم اشاره می‌کند و می‌گوید: "در نظام جدید، تربیت دانش‌آموز، به گونه‌ای است که دانش‌آموز در هر زمانی که اراده کند به مدرسه یا دانشگاه نرود، می‌تواند کار و شغلی برای خود در جامعه به دست بیاورد."

این هم یک ادعای توخالی وزیر آموزش و پرورش. حتا در پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری که نظام آموزشی آن‌ها بسیار پیشرفته‌تر از جمهوری اسلامی‌ست و وزیر آموزش و پرورش مدعی‌ست که در اجرای سیاست خود، از آن‌ها یاری گرفته است، هیچ‌گاه کسی چنین ادعای ابلهانه‌ای را مطرح نکرده است، چرا که ریاکاری آن‌ها هرگز به سطح مقامات جمهوری اسلامی نمی‌رسد. لذا صریح و آشکار می‌پذیرند که در جامعه سرمایه‌داری همواره بخشی از مردم یعنی کارگران نمی‌توانند با هر درجه از تخصص، کاری پیدا کنند و بیکار می‌مانند و وسعت این بیکاری بستگی به مراحل رونق و رکود و بحران اقتصادی دارد. فقط اسلام‌گرایانی از قماش وزیر آموزش و پرورش جمهوری اسلامی که می‌کوشند اهداف واقعی سیاست‌های خود را بپوشانند، به این ادعاهای پوچ و توخالی متوسل می‌شوند. لاید وزیر آموزش و پرورش با خودش می‌گوید، وقتی که رئیس من ادعا می‌کند که در دوره عمیق‌ترین رکود و بحران می‌توان در طول یک سال ۲ / ۵ میلیون شغل ایجاد کرد، چرا نتوان ادعا کرد که با اجرای این سیاست، دیگر هر دانش‌آموزی که پیش به مدرسه رسید، یک شغل تضمین شده خواهد داشت.

اما تمام این ادعاها نمی‌تواند بر این واقعیت سرپوش بگذارد که سیاست جدید مصوب شورای عالی ارتجاع فرهنگی، که اکنون توسط وزیر آموزش رژیم به اجرا گذاشته شده است، سیاست به روز شده مصوبه‌های پیشین این ارگان جمهوری اسلامی برای اسلامی کردن مدارس و دانشگاه‌هاست.

بر طبق این سیاست، نقش دستگاه روحانیت و وزن دروس مذهبی در مدارس افزایش یافته است. تجدید نظر در برخی کتب درسی عمدتاً از همین زاویه صورت گرفته و تا جایی پیش رفته است که حتا تحریفات تاریخی به نفع اسلام و حکومت اسلامی انجام گرفته است. کتاب‌های دوم و ششم ابتدایی بر مبنای این سیاست هم اکنون در دستور کار مدارس قرار گرفته و قرار است از سال آینده کتاب‌های دیگر کلاس‌های

دوره ابتدایی و متوسطه نیز تغییر کند. در مدارس دخترانه تزیینات و فشارها بر دانش‌آموزان افزایش یافته است. پوشیدن چادر در شهرستان‌ها به یکی از شروط ثبت نام تبدیل شده است.

معاون پرورشی آموزش و پرورش زنجان در ۲۵ شهریور در گفتگویی با خبرگزاری دولتی ایسنا کوشید اجباری شدن پوشیدن چادر را توجیه کند و گفت: "در برخی مدارس از همان ابتدای ثبت نام با دانش‌آموزان توافق می‌کنند که از حجاب برتر استفاده کنند. در حقیقت بحث اجبار مطرح نمی‌شود، بلکه بحث اصلی بر سر توافق است." معنای توافق هم این است که به والدین دانش‌آموزان می‌گویند یا شرایط را بپذیرید و یا ثبت‌نام نمی‌کنیم. وی در عین حال هدف اصلی سیاست موسوم به "تحول بنیادین" و "به روزرسانی" رژیم را بر ملا کرد و افزود: "با توجه به همه‌های سنگین دشمن و الگوهای جنید که روز به روز به بازار می‌دهند، بر آن شدیم کاری انجام دهیم که ارزش‌های دینی اجرا و ظاهر شوند. سند تحول بنیادین تأکید بر تربیت افراد وفادار به نظام و متدین است و برای عملی کردن آن از تعیین حجاب برتر، از مدارس خاص شروع کردیم. با برگزاری برنامه‌های دینی، توجیهی و آموزشی و حضور مبلغان در مدارس برای ترویج فرهنگ دینی در رسیدن به اهداف خود تلاش کردیم."

این دقیقاً همان سیاستی‌ست که وزیر علوم جمهوری اسلامی در دانشگاه‌ها و دیگر مراکز تحصیلات عالی پیش می‌برد. تفاوت در این است که وزیر به اصطلاح علوم بر خلاف وزیر آموزش و پرورش که می‌کوشد ده‌ها توجیه برای پنهان ساختن هدف اصلی سیاست رژیم ارائه دهد، حرف خود را صریح و روشن می‌زند. او آشکارا از تفکیک جنسیتی و تک جنسیتی کردن دانشگاه‌ها، محروم کردن زنان از ادامه تحصیل در تعدادی از رشته‌ها، اخراج و بازنشسته کردن استادان مخالف و منتقد، اخراج و سرکوب دانشجویان معترض دفاع می‌کند و همان‌گونه که می‌دانیم به این سیاست نیز عمل کرده است. تغییری هم که در لحن گفتارش اخیراً صورت گرفته، به کار بردن واژه اسلامی کردن دانشگاه‌ها به جای تفکیک جنسیتی است که آشکارا سیاست فاشیستی آپارتاید جنسی را منعکس می‌سازد.

او که در دوره وزارت‌اش صدها دانشجو را اخراج و به زندان انداخته و ده‌ها استاد دانشگاه را "محترمانه" اخراج کرده است، در ادامه‌ی سیاست آپارتاید جنسی‌اش فقط در سال جاری، زنان را از ۷۷ رشته کارشناسی در ۳۶ دانشگاه محروم کرد و از هم اکنون برای اخراج گروهی دیگر از استادان دانشگاه‌ها به تهدید متوسل شده است.

تمام آنچه که اکنون در مدارس کشور تحت عنوان "تحول بنیادین" در آموزش و پرورش و در دانشگاه‌ها تحت عنوان اسلامی کردن دانشگاه‌ها در جریان است، تعرض هار و عنان گسیخته‌ی ارتجاع اسلامی را به مراکز آموزشی کشور نشان می‌دهد. این سیاست ارتجاع فرهنگی، فشار غیر قابل تحملی را بر دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان و اغلب استادان دانشگاه‌ها وارد آورده است.

اما فجاجی ناشی از سیاست‌های ارتجاعی در صفحه ۹

## پرخاشگری بورژوا شوونیست‌های فارس علیه کردهای ناسیونالیست برمتن آلترناتیوسازی امپریالیستی

"فدرالیسم" مطروحه توسط این دو حزب را نیز تنها پله‌ای برای "جدائی" و "استقلال" ارزیابی نموده و از این زاویه نیز از موضع شوونیسم بورژوائی بر آن‌ها تاختند. حملات پرخاشجویانه و هیستریک رسانه‌ای بورژوا شوونیست‌های فارس علیه کردها و در دفاع از "تمامیت ارضی ایران"، بار دیگر و به روشنی نشان داد که اگر روزی روزگاری بورژوازی اپوزیسیون جمهوری اسلامی به حاکمیت برسد، با همان خشونت و بیرحمی اسلاف خویش و با همان درندگی رژیم‌های سلطنتی و جمهوری اسلامی، خون کردهای "تجزیه طلب" را بر زمین خواهد ریخت.

پائین‌تر به واکاوی "فدرالیسم" مطروحه از سوی احزاب ناسیونالیست کرد و نیز به راه حل اصولی حل مسأله ملی که متضمن منافع مردم کردستان و کل کارگران و زحمتکشان ایران باشد، خواهیم پرداخت. اما پیش از آن ببینیم چرا توافق‌نامه حدکا و کومه‌له تا بدین حد حساسیت برانگیز شد و با سر و صدا و جار و جنجال و حملات هیستریک شوونیست‌ها روبرو گردید. آیا موضوعات مطروحه در توافق‌نامه این دو حزب تازگی داشت و اگر نداشت، چرا و بر چه زمینه‌هایی با چنین واکنش‌های تند روبرو گردید و شمشیر تیز "تمامیت ارضی" بر گردن "تجزیه طلبان" کرد قرار گرفت!

واقعیت این است که در توافق‌نامه حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومه‌له کردستان ایران، هیچ نکته تازه‌ای که قبلاً توسط این احزاب مطرح نشده باشد، وجود ندارد. مواضع این دو حزب در مورد مقولاتی چون مقاومت ملی مردم کردستان، حق تعیین سرنوشت، فدرالیسم و امثال آن نیز هیچ تغییری نکرده است و این واژه‌ها و عبارات نیز سال‌هاست که در زمره ادبیات این دو حزب است و هیچ‌کدام تازه نیست و در یک کلام هیچ نکته جدیدی در دیدگاه و یا نگاه این دو حزب نسبت به نحوه حل مسأله ملی در کردستان وجود ندارد. بورژواشوونیست‌های فارس که از کاربرد واژه هابی چون "حق تعیین سرنوشت" خوشش به‌جوش آمده و از توافق دوحزب کرد، بوی "جدائی" و "استقلال" به مشامش راه یافته است، این موضوع را به ابزاری برای دمیدن برکینه و نفرت ملی تبدیل نموده است. شوونیست‌ها که گویا به کشف جدیدی نائل گشته‌اند، نسبت به "آینده کردستان" و این‌که کردها بخواهند "مستقلاً" در مورد خودشان تصمیم بگیرند، شدیداً دچار پریشانی و نگرانی شده‌اند. این درحالی‌ست که طرح چنین مسائلی از سوی احزاب کرد به هیچ‌وجه تازگی ندارد. حزب دمکرات کردستان ایران، سال‌ها قبل از این، خیلی صریح و روشن و فراتر از آن چیزهایی که در توافق‌نامه اخیر دوحزب آمده و برخی از منتقدین توافق‌نامه، آن را دو پهلو خوانده‌اند، تمایل خویش برای ایجاد یک حکومت کردستانی در کردستان ایران و خواست خود برای تکرار سناریوی عراق در ایران را بر زبان آورده است. همه‌گان به یاد دارند زمانی که بوش پسر، برای بار دوم به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد، همین دبیر کل فعلی حدکا که در آن زمان نیز در همین سمت بود، در پیامی به بوش ضمن ابراز خوشحالی از انتخاب مجدد وی، اظهار امینواری کرد که بوش، یاری دهنده مردم ایران در سرنوشتی حکومت اسلامی باشد. حدکا حدود ده سال پیش و در بیانیه‌ای که در فروردین ۸۲ و پس از اشغال عراق انتشار داد، ضمن تمجید فراوان نسبت به حمایت آمریکا از "حقوق مشروع خلق کرد" در عراق، دست استمداد به سوی دولت آمریکا دراز و چنین یادآوری نمود؛ در ایران نیز که در جوار عراق واقع شده است، بیش از ده میلیون کرد حضور دارند که از حقوق و آزادی‌های ملی محروم‌اند. حدکا ضمن ترغیب دولت آمریکا به تکرار سناریوی عراق در ایران، تمایل و آمادگی خود را برای ایفای نقشی مشابه جریانات بورژوا ناسیونالیست کرد عراق اعلام نمود و در آن مقطع مستقیم و غیر مستقیم حمله نظامی آمریکا به ایران را طلب می‌کرد. این‌ها چیزهایی نبود و نیست که از چشم اپوزیسیون پنهان مانده باشد و تمام این جریان‌هایی که اکنون توافق‌نامه حدکا و کومه‌له را از موضع شوونیسم بورژوائی مورد حمله قرار داده‌اند، این‌ها را می‌دانستند. بسیاری از آن‌ها نیز با خود هم‌صدا با حدکا خواستار حمله نظامی آمریکا به ایران بودند و یا اگر نبودند به دیده اغماض از کنار آن می‌گذشتند.

بنابراین مواضع حزب دمکرات برای هیچ‌یک از این جریانات که اغلب آن‌ها نیز در زمره متحدین سراسری حزب دمکرات محسوب می‌شوند و در جلسات و تلاش برای آلترناتیوسازی امپریالیستی با آن‌ها حشر و نشر دارند، پوشیده نبوده و نیست. گیریم که همه آن‌ها، کوشش‌های سازماندهی شده

مشترکی را برای ایجاد یک آلترناتیو مطلوب آمریکا و غرب پیش می‌بردند و می‌بردند، اما این را می‌دانستند و می‌دانند که در این آلترناتیوی که باید به یاری دولت آمریکا سرهم‌بندی شود، همه این گروه‌ها و جریان‌ها از نقش و وزن واحدی برخوردار نیستند. آن‌ها باید این را می‌دانستند که احزاب ناسیونالیست کرد، بنا به موقعیتی که کردستان دارد و بنا به موقعیتی که این احزاب در کردستان دارند، از نقش و جایگاه منحصر به فردی برخوردار هستند و حامیان امپریالیست آن‌ها نیز ممکن است حساب ویژه‌ای برای این احزاب باز کنند! این موضوع اگر چه از همان زمان کم و بیش موجب نگرانی بالقوه شوونیسم بورژوائی در درون اپوزیسیون بورژوائی جمهوری اسلامی بود، اما از آن‌جا که مسأله هنوز به قدر امروز حاد و نزدیک نبود، اختلاف و منازعه درونی اپوزیسیون بورژوائی بر سر این موضوع نیز چندان بازتاب بیرونی نمی‌یافت. اما امروز شرایط بسی تغییر کرده و موضوع بسی نزدیک‌تر شده است.

نباید از نظر دور داشت که تغییر و تحولات پرشتاب منطقه خاورمیانه که با آلترناتیوسازی‌های آمریکایی در برخی از کشورهای این منطقه نیز همراه بوده است، همچنان ادامه دارد. قدرت‌های امپریالیستی و در رأس آن امپریالیسم تجاوزگر آمریکا، برای تأمین منافع غارتگرانه و تقویت نفوذ اقتصادی و سیاسی خود در منطقه و مهندسی این تغییرات، به آلترناتیوسازی رژیم‌های حاکم بر کشورهای این منطقه که نمونه آن را در لیبی و سوریه می‌توان مشاهده کرد، مشغول است. تحرکات قدرت‌های امپریالیستی در منطقه از یک سو و نیز مجموعه شرایط حاکم بر کشورهای این منطقه از سوی دیگر، میدان باز و زمینه مساعدی را برای تحرکات نظامی و سیاسی گروه‌های مذهبی، ملی و قومی گشوده است و ارتجاع امپریالیستی برای دستیابی به اهداف خویش، آشکار و نهان مشوق و یاری دهنده این گروه‌ها بوده و در تسلیح و تجهیز و برکشیدن آن‌ها نقش مهمی ایفا کرده است. در آلترناتیوسازی‌های ارتجاع امپریالیستی، گرچه هیچ جریان سیاسی بورژوائی، حال با قدرت یا نفوذ کمتر یا بیشتر از قلم نمی‌افتد و در جای خود از آن استفاده می‌شود، اما بدیهی‌ست که جریان‌های بورژوائی که یک نیروی مسلح آماده‌ای در شاکله آن‌ها وجود دارد و یا می‌تواند چنین نیروی را آماده سازد، مورد توجه خاص امپریالیسم آمریکا و متحدان آن قرار بگیرد و حساب ویژه‌ای برای آن باز شود. حساب ویژه برای نیروی باز می‌شود که آن نیرو از توان و آمادگی بیشتری برای برآورده ساختن اهداف ارتجاع امپریالیستی برخوردار است. ارتجاع امپریالیستی همه تلاش خود را به‌کار می‌برد تا با سازماندهی و بسیج اپوزیسیون بورژوائی ایران در جریان منازعاتش با جمهوری اسلامی، از این نیروها در خدمت تحقق تاکتیک‌ها و سیاست‌های خود بهره‌برداری کند و به سبب سایر کشورهای منطقه، روی نیروهای مسلح در این اپوزیسیون بنا به موقعیت ویژه آن‌ها، حساب ویژه‌ای باز کند. تا جاییکه به جریان‌های بورژوا ناسیونالیست کرد امثال حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومه‌له کردستان ایران برمی‌گردد، این‌ها نیز به زبان‌های مختلف آمادگی خود را برای همکاری و هم‌دستی با ارتجاع امپریالیستی اعلام نموده‌اند تا جنبش مردم کردستان ایران را به ابزاری در خدمت اهداف و مقاصد غارتگرانه و تجاوزکارانه امپریالیسم تبدیل کنند.

تشدید بحران و کشمکش و افزایش تنش میان جمهوری اسلامی با دولت آمریکا و متحدین آن، همچنین وخامت بیش از پیش وضعیت سیاسی و اقتصادی و تشدید بحران‌های داخلی رژیم جمهوری اسلامی از یک سو و رخدادهای لیبی و سوریه از سوی دیگر موضوع ایجاد یک آلترناتیو برای رژیم حاکم بر ایران را به یک مسأله عملی برای دولت آمریکا و متحدین آن تبدیل نموده است. احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد نیز از همین زاویه است که شرایط و اوضاع کنونی را به سود خود یافته و صرف نظر از نشست‌ها و گفتگوهای خود با سایر نیروهای اپوزیسیون بورژوائی و مستقل از آنکه این جریانات و متحدین سراسری آن‌ها، چه بگویند، به‌طور اخص و جداگانه نیز وارد این کارزار شده‌اند. آن‌ها مسأله ملی کرد را به ابزاری برای ورود به عرصه معاملات سیاسی و پروژه‌های ارتجاع امپریالیستی تبدیل نموده‌اند تا بخت خود را در ایفای نقش ویژه و کسب سهم ویژه بیازمایند. از همین روست که حدکا و کومه‌له در توافق‌نامه اخیر خود، چنین عنوان کرده‌اند که

## پرخاشگری بورژوا شوونیست‌های فارس علیه کردهای ناسیونالیست بر متن آلترناتیوسازی امپریالیستی

"برای مبارزه ملت کرد در عصر حاضر و در این وضعیت، هم تغییرات کوناگون جهانی و هم تحولات اخیر خاورمیانه، همچنین توازن ابرقدرت‌ها و معادلات نوین در این عرصه، بیش از همیشه زمینه را جهت طرح خواسته‌های ملی مردم کرد و تأکید بیشتر بر حقوق خویش در سطح جهانی را مهیا ساخته است." [توافق‌نامه حدکا و کومهله-تاکید از ماست] حدکا و کومهله، در عین حال توافق سایر گروه‌های اپوزیسیون بورژوائی با مفاد این توافق‌نامه را امری "انکارناپذیر" و آن را "مبنای همکاری" با سایر نیروهای کردستان دانسته است و بالاخره یکی از وظایف مهم این دو حزب را، شناساندن "مشکلات و مطالبات ملت کرد" به "جامعه بین‌المللی" و جلب و کسب حمایت آن‌ها قرار داده است!

نگفته روشن است که یکی از شقوقی که در برابر امپریالیسم آمریکا برای پایان بخشیدن منازعاتش با جمهوری اسلامی قرار گرفته است، مداخله نظامی و توسل به قوه قهریه است. حال چه از طریق مداخله نظامی مستقیم و زدن مراکز نظامی و هسته‌های جمهوری اسلامی، چه اتخاذ شیوه‌های پیچیده‌تر و غیر مستقیم‌تر مانند سازماندهی نیروهای مسلح اپوزیسیون بورژوائی و انجام عملیات و حملات نظامی از طریق مناطق مرزی و استان‌هایی که در آن زمینه‌های مناسب‌تر و آمادگی بیشتری وجود داشته باشد. لیبی و سوریه دو نمونه تجربه شده‌ای است که پیش پای ارتجاع امپریالیستی قرار دارد و تجربه دیگر که بیشتر مورد نظر و خواست بورژوا ناسیونالیست‌های کرد ایران و حتی برخی از بورژوا شوونیست‌های فارس است، نمونه عراق است. گرچه شرایط ایران با هیچیک از کشورهای عراق و لیبی و سوریه یکسان نیست و با آن‌ها متفاوت است، اما نه سیاست‌های امپریالیسم و نه خواست احزاب بورژوا ناسیونالیست و شوونیست‌های افراطی، جدا از این‌ها نیست و کم و بیش در برگیرنده همین مسیرها و با ترکیبی از آن‌هاست. از همین‌جاست که در کارزار آلترناتیوسازی امپریالیستی جایگاه احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد ایران برجسته می‌گردد و نقشی ویژه می‌گیرد.

برافروختگی شدید شوونیست‌های فارس در اپوزیسیون بورژوائی جمهوری اسلامی از توافق‌نامه حدکا و کومهله نیز نه صرفاً از واژه‌ها و عبارات به کار رفته در این توافق‌نامه است که هیچکدام جدید نیست، بل اساساً از این سهم‌خواهی و ویژه‌خواهی کردهاست، خصوصاً که این مقبولیت استثنائی در نزد امپریالیسم، بخواد با خیالات و افکاری در زمینه "جدائی"، "استقلال" و "حق تعیین سرنوشت" مردم کردستان و امثال آن همراه شود. کار که به اینجا برسد بورژوازی شوونیست حاضر است حتی دست خمینی و خامنه‌ای و خلخالی را هم بفشارد، ده‌ها قارنا، ابدن‌قاش و قلاتان دیگر بیافریند و با اعزام صدها توپ و تانک و هواپیمای جنگی و ریختن خون هزاران کرد بر خاک، خاک کشور و "تمامیت ارضی" را حفظ کند!

مسئله ملی اما با لشکرکشی و سرکوب و کشتار مردم کرد و اقلیت‌های ملی حل نشده و حل نخواهد شد. اینکه پس از کشتار و قتل‌عام بی‌رحمانه مردم کردستان در دو رژیم سلطنتی و جمهوری اسلامی، هنوز مسئله ملی در کردستان حل نشده است، گویای همین مدعاست. مسئله ملی با حملات هیستریک رسانه‌ای و خط و نشان کشیدن‌های شوونیسم فارس که از همین امروز آماده است خون هر تنابنده‌ای را که حرفی از برابری ملی بر زبان آورد و یا خواهان برابری واقعی ملی شود و برای آن مبارزه کند، بر زمین بریزد نیز حل نخواهد شد. هیچکس این واقعیت را نمی‌تواند انکار کند که مردم کردستان سال‌هاست در معرض تبعیض و ستم ملی قرار دارند و تا این تبعیض و ستم وجود داشته باشد و راه حلی برای آن پیدا نشود، مسئله ملی در کردستان نیز وجود خواهد داشت. احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد خواستار "فدرالیسم" شده‌اند. مستقل از آنکه این مقوله تا چه حد مورد پذیرش همپالگی‌های این دو حزب در پروژه آلترناتیوسازی آمریکائی باشد یا نباشد، اما فدرالیسم پاسخگوی نیازها و خواسته‌های مردم زحمتکش کردستان نیست و نخواهد بود. فدرالیسم، بازگشت از تمرکز به پراکندگی است. فدرالیسم اساساً در مقابل روند طبیعی تاریخی تکامل اقتصادی اجتماعی و سیاسی نظام سرمایه‌داری به سوی تمرکز واحدهای بزرگتر است. فدرالیسم مبتنی بر پراکندگی و خرد شدن واحدهای بزرگتر است که این با تمرکزی که لازم است بسط و تکامل مناسبات سرمایه داری، توسعه و تکامل نیروهای مولده، تمرکز پرولتاریا و توسعه مبارزه طبقاتی و بالاخره فراهم شدن هرچه

جامع‌تر و بسط یافته‌تر شرایط عینی گذار به یک جامعه سوسیالیستی است، مغایرت دارد. جوهر فدرالیسم تمرکز زدانی و در واقع بازگشت از تمرکز به پراکندگی و همان چیزی است که جریان‌های خرده بورژوائی و واپس‌گرا خواهان آن بوده‌اند. فدرالیسمی که حزب دمکرات کردستان ایران و حزب کومهله کردستان ایران و گروه‌ها و احزاب دیگری نظیر این‌ها مطرح می‌کنند جدا از این نیست و برقراری یک نظام فدراتیو در چارچوب یک نظام سرمایه‌داری و حاکمیت بورژوازی است. این فدرالیسم مبتنی بر قرارداد میان حکومت و دولت مرکزی و منطقه فدرال و مستلزم به رسمیت شناخته شدن برابری حقوقی ملت‌هاست و لازم به گفتن نیست که بورژوازی شوونیست ایران ولو آنکه از شمشیرکشی رسانه‌ای خودداری می‌کند، اما هیچگاه برابری حقوقی ملت‌ها را به رسمیت نشناخته و نخواهد شناخت. بنابراین وقتی که برابری به رسمیت شناخته نشود و طرفین برابر حقوق نباشند، اساساً بحثی هم از نظام فدراتیو نمی‌تواند در میان باشد. نظام فدراتیو مبتنی بر قرارداد است و هر آئینه یک طرف قرارداد را نپذیرد و یا آن را برهم زند، موضوع فدرالیسم و بطریق اولی حل مسئله ملی نیز منتفی است. فدرالیسم که در واقع یک "راه حل" بورژوائی است، راهی برای حل مسئله ملی نیست و بدیهی است که نمی‌تواند مورد توافق مارکسیست‌ها باشد. مارکس و انگلس در تألیفات خویش همواره از خصلت‌های ارتجاعی دولت‌های کوچک و از اینکه این خصلت‌های ارتجاعی در موارد معین و مشخص با مسئله ملی پرده‌پوشی می‌شود، به طور بی امان انتقاد و از نقطه‌نظر پرولتاریا و انقلاب پرولتری از مرکزیت دمکراتیک و جمهوری واحد و تقسیم‌ناپذیر دفاع می‌کردند. با این وجود در هیچ‌جا حتی اثری از تمایل روی برتافتن از مسئله ملی دیده نمی‌شود. مارکس و انگلس مطلقاً یک مفهوم بوروکراتیک برای مرکزیت دمکراتیک قائل نبودند و آن را ناسخ خودمختاری وسیع محلی و منطقه‌ای نمی‌دانستند. برعکس در این مرکزیت دمکراتیک، هر استان و شهرستان و کمون، از خودمختاری کامل برخوردار است. انگلس اینگونه خودمختاری‌های ایالتی و کمونی را از فدرالیسم سوئیس، مؤسسات به مراتب آزادتری می‌داند.

لنین نیز که پیرو نظرات مارکس و انگلس است، طرفدار تمرکز و مخالف فدرالیسم و ایده‌آل خرده بورژوازی در مناسبات فدراتیوی بود. لنین در نوشته خود به نام ملاحظات انتقادی بر مسئله ملی می‌نویسد "مارکسیست‌ها البته مخالف فدرالیسم و عدم تمرکزند. به این دلیل ساده که سرمایه‌داری برای تکمیل‌اش به بزرگترین دولت‌های ممکن نیاز دارد. با فرض برابری شرایط دیگر، پرولتاریای آگاه به منافع طبقاتی خود همیشه خواهان یک دولت بزرگتر است. همیشه علیه پارتیکولاریسم قرون وسطایی مبارزه می‌کند و همیشه از نزدیکترین ادغام سرزمین‌های بزرگ استقبال می‌کند که در آن مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی برپایه وسیع تکامل یابد." "مارکسیست‌ها هرگز و تحت هیچ شرایطی از اصل فدرال یا تمرکز زدانی دفاع نمی‌کنند. دولت متمرکز بزرگ، یک گام تاریخی به پیش از عدم وحدت قرون وسطایی به وحدت سوسیالیستی آینده تمام جهان است و فقط از طریق چنین دولتی که به نحوی جدائی‌ناپذیر با سرمایه‌داری مرتبط است، می‌تواند راهی به سوی سوسیالیسم وجود داشته باشد."

نباید فراموش کرد که کمونیست‌ها از همان دوران مارکس تا کنون به رغم هر موضعی که در قبال مسئله ملی داشته‌اند، همواره آلترناتیونالیست بوده‌اند. کمونیست‌ها از وحدت جهانی پرولتاریا دفاع می‌کنند و بدیهی است که نه فقط با بورژوازی شوونیست و الحاق‌گر، بلکه با ناسیونالیسم نیز که جزء لاینفک ایدئولوژی بورژوازی است و می‌خواهد در صفوف کارگران جدائی ایجاد کند و به دشمنی در میان آن‌ها دامن بزند، مخالفانند و با آن مبارزه می‌کنند. بورژوازی شوونیست ملت ستمگر، از ستمگری و حقوق نابرابر در میان ملل دفاع می‌کند و کارگران را با شعارهای ناسیونالیست شوونیستی به فساد می‌کشاند. ناسیونالیسم بورژوائی ملت ستمکش نیز معمولاً تلاش می‌کند تا به وسیله مبارزه‌های ملی یا مبارزه برای فرهنگ ملی و امثال آن، طبقه کارگر را از وظایف اساسی و پر اهمیت سراسری‌اش منحرف سازد. بنابراین هر دو گروه در امر وحدت و یگانگی کارگران و پیشبرد مبارزه طبقاتی طبقه کارگر اخلال ایجاد می‌کنند. کمونیست‌ها با هرگونه اخلال و خرابکاری و نفاق افکنی در صفوف طبقه کارگر قویاً مخالف‌اند. از اینروست که کمونیست‌ها در همان حال که با فدرالیسم و پراکندگی و انشقاق در صفوف طبقه کارگر مخالف‌اند، با هرگونه اسارت ملت‌ها، الحاق اجباری، ستمگری و تبعیض در میان مردم در هر شکل آن اعم از ملی، قومی، مذهبی، جنسی، نژادی و امثال آن مخالف‌اند و با آن دشمنی آشتی‌ناپذیر دارند و بر این گفته مارکس تأکید می‌ورزند "ملتی که ملت دیگری را تحت ستم و انقیاد درآورد هرگز نمی‌تواند خود ملتی آزاد باشد."

## پرخاشگری بورژوا شوونیست‌های فارس علیه کردهای ناسیونالیست بر متن آلت‌رناتیو سازی امپریالیستی

## غرفه ی "خلاف جریان" در اومانیته

شرکت کنندگان برای استفاده از برنامه های فرهنگی به ویژه کنسرت های خوانندگان پرآوازه به این جشن می آیند، اما برگزارکنندگان در چادرهای متفاوتی به بحث های مختلف در زمینه های گوناگون و به ویژه بحران اقتصادی کنونی دامن زدند و زمینه را برای سخنرانی و تبادل نظر مهیا نمودند. بحث های امسال با توجه به پیروزی سوسیال - دمکرات های حزب سوسیالیست فرانسه در انتخابات ریاست جمهوری و پارلمانی بار دیگری نسبت به سال گذشته داشت که فرانسه و طبقه ی کارگر آن به شدت از تصمیمات دولت دست راستی نیکولا سارکوزی در پنج سال پیش از آن به تنگ آمده بودند. با این حال طیف وسیعی از شرکت کنندگان در بحث ها بر این باور هستند که پس از شکست دادن سارکوزی در انتخابات، اکنون باید در فکر مبارزه با "سیاست های ریاضتی چپ" بود و نگذاشت که حزب سوسیالیست در چارچوب سیاست های اقتصادی نئولیبرالی اتحادیه اروپا عرصه را بر مردم تنگ تر از آن چه هست بکند. در همین زمینه تظاهراتی برای روز ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۲ در پاریس برگزار می شود تا به حاکمان کنونی "سوسیالیست" هشدار داده شود. اتحادیه های کارگری نیز در نظر دارند اعتراضاتی را از ماه اکتبر در رابطه با بیکار سازی ها، دستمزدها و دیگر مطالبات سامان دهند.

جشن اومانیته برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ به نام "همبستگی پرولتری" برپا شد. هدف از برگزاری این جشن گسترش پخش نشریه اومانیته و جمع آوری کمک مالی برای آن بود. اما جمع آوری کمک مالی فقط برای نشریه نبود و مثلاً از همان نخستین جشن که فقط هزار نفر در آن شرکت کردند، مبالغی برای کمک به معدنچیان اعتصابی جمع آوری شد. شش سال بعد تعداد شرکت کنندگان از هزار نفر به سی صد هزار نفر رسید تا این که در سال های کنونی از یک میلیون نفر هم درگذرد. در سال ۱۹۳۷ برای نخستین بار غرفه هایی از دیگر احزاب از کشورهای سوئیس، بلژیک و انگلستان تشکیل شد و حزب کمونیست اتحاد شوروی سوسیالیستی در سال ۱۹۵۴ به جشن پیوست. این جشن مسلماً در طی سال های جنگ جهانی دوم نمی توانست برپا شود و متوقف گردید.

از آن جایی که تشکلات مختلف بین المللی با نام روزنامه های خود در جشن اومانیته شرکت می کنند. تشکیلات خارج کشور سازمان فدائیان (اقلیت) نیز با نام گاهنامه ی خود که به زبان های مختلف منتشر می شود و خلاف جریان نام دارد در جشن امسال، مانند چهارده سال گذشته، غرفه ای برپا کرد. شماره ی ویژه ای از خلاف جریان در صدها نسخه به زبان فرانسوی به علاقه مندان داده شد. در این شماره ی ویژه علاوه بر مطالبی که سازمان و آماج آن را معرفی می کرد، دو مطلب دیگر هم وجود داشت که از نشریه کار ترجمه شده بود. مطلب اول مقاله ای از کار شماره ی ۶۲۷ با عنوان موقعیت سیاسی جمهوری اسلامی، تضادها و بحران های کنونی اش و مطلب دوم از کار شماره ی ۶۲۶ با تیتیر ضد امپریالیسم دروغین، پوششی برای دفاع از بورژوازی و پان اسلامیس بود.

سه روز جشن در غرفه ی تشکیلات سازمان همراه با ارائه ی غذا و همچنین پخش موسیقی بود و میز سیاسی - فرهنگی با استقبال ایرانیان و غیر ایرانیان مواجه شد. گاه گاهی رقص و پایکوبی در برابر غرفه توجه های بیش تری را به خود جلب می کرد.

شرکت در جشن اومانیته این فرصت را فراهم کرد که با برخی از مراجعه کنندگان که به مسائل ایران علاقه مند بودند گفت و گو شود و اطلاعات جامع تری از وضعیت در اختیار آنان قرار بگیرد. غرفه ی تشکیلات خارج کشور همچنین فرصتی به وجود آورد تا بتوان با اشخاصی که مایل اند در جریان اخبار و مسائل ایران قرار بگیرند ارتباط برقرار شود. برخی از آنان با گذاشتن نشانی های الکترونیکی خود خواستار دریافت اخبار ایران و وضعیت جنبش کارگری شدند که از این پس ادبیات سازمان را به زبان فرانسوی دریافت خواهند نمود.

رفقا و هواداران سازمان که بی وقفه در سه روز جشن و عده ای از آنان پیش از آن در تدارکات غرفه ی تشکیلات سازمان شرکت داشتند با توجه به دست آوردهای مثبت آن به یک دیگر بدود گفتند و وعده دادند که در سال های آینده نیز آستین را بالا بزنند و خستگی شرکت در جشن را برای معرفی جنبش کارگری و توده ای ایران به دیگران و تبلیغ آرمان های سوسیالیستی و انقلابی سازمان به جان بخرند.

هر کس که به طور واقعی خواستار حل مسأله ملی در ایران است، این نکته نیز برای وی باید روشن شده باشد که هر راه حل جدی در این زمینه، مستلزم پذیرش برابری بی قید و شرط ملل ساکن ایران است. این پیش شرط تنها از جانب طبقه ای می تواند مورد پذیرش باشد که نه تنها نفعی در نابرابری و ستم ملی ندارد بلکه اساساً مخالف آن و مخالف هرگونه نابرابری و ستم و تبعیض است و آن کس دیگری جز طبقه کارگر نیست. تنها طبقه کارگر است که از آزادی واقعی و برابری واقعی ملل و در همان حال از وحدت کارگران تمام ملل دفاع و پشتیبانی می کند. دمکراسی بورژوازی خود را طرفدار برابری ملی جا می زند، اما در اصل مدافع بدترین نابرابری های ملی و طبقاتی است. "خاصیت ذاتی دمکراسی بورژوازی، بنا به طبعی که دارد، این است که موضوع برابری بطور اعم و از آن جمله برابری ملی را به شیوه ای انتزاعی یا صوری مطرح نماید. دمکراسی بورژوازی تحت عنوان برابری شخصیت انسانی به طور اعم، برابری صوری یا قضائی مالک و پرولتر، استثمارگر و استثمار شونده را اعلام می نماید و بدین سان طبقات ستمکش را به فاحش ترین نحوی می فریبد. اندیشه برابری که خود انعکاسی از مناسبات تولید کالائیست، توسط بورژوازی به بهانه برابری مطلق افراد انسانی، به آلت مبارزه علیه محو طبقات تبدیل می گردد. مفهوم واقعی خواست برابری فقط عبارت است از خواست محو طبقات". [لنین - طرح اولیه مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی]

بنابراین طبقه بورژوازی و دمکراسی بورژوازی نه می خواهد و نه می تواند تأمین کننده برابری ملل و حلال مسأله ملی باشد. تنها طبقه کارگر و دمکراسی شورائی کارگری است که قادر به تأمین برابری ملی است و حل قطعی مسأله ملی نیز در گرو انقلاب کارگری و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر است. بدون سرنگونی نظام حاکم و استقرار دمکراسی شورائی در ایران و بدون پیروزی بر سرمایه داری، هیچ تضمینی برای محو ستمگری ملی و نابرابری حقوقی وجود ندارد. تنها در حکومت شورائیست که توده های کارگر و زحمتکش اداره تمام امور کشور را در دست می گیرند، خود سرنوشت خویش را تعیین می کنند و برای همیشه به سلطه ملی و نابرابری ملی پایان می دهند.

در ایران، ملیت های مختلفی زندگی می کنند. رژیم جمهوری اسلامی همانند رژیم سلطنتی پیشین، ملیت های غیر فارس را در معرض ستم قرار داده و آن ها را از حقوق دمکراتیکشان در زمینه ملی محروم ساخته است. به این ستمگری ملی باید پایان داده شود. سازمان ما که خواهان اقدامات متحد کارگران تمام ملل ساکن ایران و توده های زحمتکش و ستم دیده برای سرنگونی فوری رژیم جمهوری اسلامی و استقرار حکومت کارگری و دولت شورائیست، خواهان برابری تمام ملیت های ساکن ایران است. لذا هرگونه ستم، تبعیض و نابرابری ملی، باید فوراً و بدون قید و شرط ملغا گردد. هرگونه امتیاز برای یک ملت خاص باید ملغا و هیچ امتیازی به هیچ ملیت و زبانی نباید داده شود. تمام ملیت های ساکن ایران باید از این حق برخوردار باشند که آزادانه به زبان خود سخن بگویند، تحصیل کنند و در محل کار، مجامع و مؤسسات عمومی، نهادهای دولتی و غیره از آن استفاده کنند. اتحاد تمام ملیت های ساکن ایران باید داوطلبانه و آزادانه باشد. هرگونه الحاق و انضمام اجباری مردود است. تقسیمات جغرافیایی و اداری موجود که توسط رژیم های ستمگر حاکم بر ایران، مصنوعاً ایجاد شده اند، باید ملغا گردد. مناطقی که دارای ترکیب و بافت ملی و جمعیتی ویژه ای هستند، باید محدوده های جغرافیایی و اداری خود را توسط شوراهای منطقه ای تعیین نمایند و از خودمختاری وسیع منطقه ای برخوردار باشند. اداره امور مناطق خودمختار، بر عهده شوراهای منطقه ای منتخب خود مردم منطقه خواهد بود که بر مبنای اصل سانترالیسم دمکراتیک سازمان می یابند و مردم مناطق خودمختار از طریق شوراهای منتخب خود، در کنگره سراسری شوراهای نمایندگان کارگران و زحمتکشان در تعیین سیاست های عمومی و مسائل مربوط به اداره امور سراسر کشور، مداخله خواهند داشت.

**به هر گونه تبعیض، ستم ملی و قومی  
باید پایان داده شود**

## مذهب و نقش نیروهای بورژوازی در باز تولید آن

مسلمانان به تصویر کشیده شده است. بخش هایی از ناگفته های زندگی خصوصی محمد، که مسلمانان نمایش و به تصویر کشیدن آن را هرگز بر نمی تابند. پیروان محمد، عموماً نمایش زندگی فردی و خصوصی پیامبرشان را ورود به خط قرمزها و تقدس زدایی از چهره پیامبر اسلام می دانند. لذا، نمایش این فیلم در یوتیوب، بیش از هر چیز، واکنش خشمگینانه و اعتراضات خیابانی گروه های اسلامی را علیه دولت آمریکا و سازندگان فیلم "بی گناهی مسلمانان" برانگیخت. اولین واکنش خشمگینانه و سازمان یافته گروه های اسلامگرا نسبت به ساخت و انتشار این فیلم، روز ۱۱ سپتامبر با حمله به کنسولگری آمریکا در بنغازی آغاز شد. در جریان حمله به کنسولگری آمریکا و به آتش کشیده شدن آن توسط دستجات مسلح اسلامی، سفیر آمریکا و سه تن دیگر از دیپلمات های این کشور در لیبی کشته شدند. به رغم واکنش شدید دولت آمریکا نسبت به کشته شدن سفیر و دیپلمات هایش در لیبی و نیز اعلام اینکه دولت آمریکا در ساختن این فیلم هیچ نقشی نداشته است، حمله به سفارتخانه های این کشور و تظاهرات خشمگینانه گروه های اسلامگرا طی روز های بعد همچنان در تعدادی از کشورهای منطقه ادامه یافت.

پس از به آتش کشیدن کنسولگری آمریکا در بنغازی، همان روز سفارت آمریکا در قاهره مورد حمله گروه های اسلامی قرار گرفت. ۱۲ سپتامبر تظاهرات ضد آمریکایی در تعدادی از کشورهای عربی سازماندهی گردید، ۱۳ سپتامبر، تظاهرات در قاهره و نیز حمله معترضان به سفارت آمریکا در یمن برنامه ریزی شد، ۱۴ سپتامبر، اعتراضات گروه های اسلامی در تعدادی از کشورهای عربی از جمله سودان، با برجای گذاشتن دست کم ۷ کشته ادامه یافت. جمهوری اسلامی ایران نیز از قافله عقب نماند و تظاهرات حزب الهی ها را سازماندهی کرد. در شرایطی که اعتراضات خشونت آمیز علیه دولت آمریکا و سازندگان فیلم "بی گناهی مسلمانان" در کشورهای عربی همچنان ادامه داشت، انتشار کاریکاتورهای محمد در یک روزنامه فرانسوی اوضاع را بحرانی تر کرد. از روز ۱۶ سپتامبر، اعتراضات گروه های اسلامی در برخی کشورهایی اروپایی نیز شروع شد. فرانسه برای حفظ جان دیپلمات هایش در کشورهای عربی، اعلام کرد که روز جمعه ۲۱ سپتامبر سفارتخانه های خود را در بیست کشور مسلمان خواهد بست. ۱۷ سپتامبر، تظاهرات خیابانی در پاکستان ادامه یافت. کشته شدن یک نفر و زخمی شدن رئیس پلیس کراچی در پاکستان حاصل اعتراضات ۱۷ سپتامبر بود. درگیری های خیابانی در پاکستان روز ۲۱ سپتامبر نیز ادامه یافت. ۱۹ کشته و تعداد زیادی زخمی حاصل ادامه اعتراضات گروه های اسلامی در پاکستان بود. موارد فوق، تنها نمونه هایی از تبعات واکنش اعتراضی دستجات اسلامگرا نسبت به تهیه فیلم "بی گناهی مسلمانان" و پخش قسمت

هایی از آن در یوتیوب بود. اعتراضات خشونت باری که در طول دو هفته گذشته با کشته شدن دست کم ۳۰ نفر و زخمی شدن صدها نفر دیگر همراه بوده است. اما در مجموع، به جز معدود کشورهایی نظیر یمن، پاکستان و سودان که گروه های اسلامگرا توانستند بخشی از مردم را با خود همراه کنند، در بقیه کشورها توده های وسیع مردم به رغم عقاید مذهبی و تمایلات ضدامپریالیستی به ویژه علیه امپریالیسم آمریکا در این اعتراضات شرکت نداشتند. پوشیده نبود که این یک بازی سیاسیست و گروه های بنیادگرای اسلامی و دولت های مرتجع مذهبی می خواهند از آن در جهت پیشبرد اهداف و مقاصد ارتجاعی خود استفاده کنند.

مستثنا از این که در پشت سر سازندگان این فیلم چه جریاناتی قرار دارند، چه اهدافی را از ساختن این فیلم دنبال کرده اند و تا چه حد آگاهانه قصد دامن زدن به نزاع مذهبی را داشته اند، برای گروه ها و دولت های مذهبی اسلامگرا که دشمنی آشفتنی ناپذیری با هرگونه آزادی مردم دارند، توهین به پیامبر صرفاً بهانه و دست آویز برای پیشبرد اهداف و مقاصد سیاسی و مذهبی شان بود. برکسی پوشیده نیست که برای رژیم های فوق ارتجاعی مذهبی و یا فرضاً گروه های اسلامگرایی از قماش طالبان و سلفی ها مسئله بر سر این نیست که کسی به پیامبرشان توهین کرده یا نکرده باشد، آنها با هرگونه آزادی مردم مخالف اند. جمهوری اسلامی حی و حاضر در برابر ما است. آیا مردم ایران و عربستان به کسی توهین کرده اند که حق نفس کشیدن هم از آنها سلب شده است؟ خیر! اساس دیدگاه مذهبی و ارتجاعی دولت اسلامی است که مطلقاً آزادی را بر نمی تابد. آنها حتا به این محدوده اکتفا نکرده بلکه می خواهند آزادی مردم کشورهای دیگر را نیز از آنها سلب کنند و عقاید استبدادی خود را به آنها نیز تحمیل نمایند. بنابراین، نویسنده ای به نام سلمان رشدی در یک کشور اروپایی هم حق نوشتن کتابی را که به گوشه قبابی عقاید خرافی آنها بر خورد، ندارد و فتوای مرگ او را صادر می کنند.

اما اگر این یک جنبه مسئله است، نقش دولت های اروپایی و آمریکا در این میان چیست؟ آنها ادعا می کنند که نقشی در برافروختن نزاع مذهبی و تحریک احساسات مذهبی ندارند و نمی توانند مردم کشور خود را از آزادی بیان و عقیده منع کنند. این واقعیتیست که در این کشورها همچون ایران، عربستان سعودی و کشورهای دیگری از نمونه آنها، یک دستگاه تقیث و سانسور وجود ندارد که اجازه انتشار یک کتاب، یک نشریه یا ساختن یک فیلم را بدهد یا ندهد. این نیز راست است که آنها مخالفت و دشمنی با مذهب که تقدیس کننده نظم ستمگرانه موجود است، ندارند، بالعکس از مذهب برای حفظ نظم موجود بهره می گیرند و جریانات مذهبی را تقویت می کنند. اما این که ادعا کنند نقشی در نزاع و کشمکش های مذهبی ندارند انکار حقیقت است. این نقش آنگاه به خوبی آشکار می گردد که سیاست های آنها در منطقه خاورمیانه به ویژه از اواسط قرن نوزدهم تا به امروز مد نظر قرار گیرد. چه کسی می تواند نقش همین قدرت های امپریالیست را در عقب ماندگی، فقر، جهل و خرافات مذهبی این منطقه در دوران سلطه مستعمراتی انکار کند؟ چه

کسی می تواند حمایت بی قید و شرط از رژیم اسرائیل و توسعه طلبی آن را در تقویت اسلام گرایی و تبدیل این نزاع به نزاعی مذهبی انکار کند؟ چه کسی می تواند استراتژی کمربند سبز دولت آمریکا را برای تقویت اسلامگرایی به قصد سرکوب کمونیست ها و مقابله با آنها، را انکار کند؟ چه کسی می تواند نقش قدرت های امپریالیست را از دار و دسته مرتجع خمینی برای به قدرت رسیدن در ایران و سرکوب انقلاب انکار کند. چه کسی می تواند منکر این حقیقت شود که طالبان ها و القاعده ها ساخته و پرداخته امپریالیسم آمریکا هستند و بالاخره در همین لحظه کنونی امپریالیست ها هستند که به یاری اخوان المسلمین برخاسته اند و آنها را در برخی کشورها به قدرت رساندند تا انقلاب های مردم منطقه را در هم بشکنند. در لیبی نیز امروز دیپلمات های آمریکایی به دست همان گروه های اسلامگرایی به قتل می رسند که دولت آمریکا و دولت های اروپایی آنها را مسلح کردند. بسیج شیعه در مقابل سنی و به راه انداختن جنگ مذهبی در عراق نیز فقط سیاست جمهوری اسلامی نبود، سیاست دولت آمریکا نیز بود. بنابراین قدرت های امپریالیست در تمام آنچه که در این منطقه گذشته و می گذرد نقش داشته و هر زمان که منافع شان ایجاب کند، جنگ و نزاع مذهبی را وسیله ای آشکار برای پیشبرد سیاست خود قرار می دهند.

اما مسئله آنجائی که به آزادی مردم کشورهای اروپایی و آمریکا و از جمله کشیدن کاریکاتور محمد، یا ساختن فیلمی در مورد زندگی شخصی او برمی گردد، این حق آزادانه آنهاست و ربطی به اسلامگرایی مرتجع ندارد. معجزه از زاویه مبارزه با مذهب، این اقدامات نه فقط راه و روش صحیح مبارزه با مذهب نیستند، نه فقط سطحی اند و نمی توان بر آنها نام مبارزه آگاهرایانه نهاد، بلکه به تحریک احساسات کور مذهبی توده های نا آگاه و دامن زدن به جنگ و نزاع مذهبی می انجامند.

راه و روش صحیح مبارزه با مذهب آن چیزیست که کمونیست ها به آن باور دارند. فقط کمونیست ها هستند که مخالفین پیگیر مذهب به عنوان زنجیر اسارت معنوی توده های زحمتکش اند و راه صحیح مبارزه با مذهب و دستگاه روحانیت را برگزیده اند. کمونیست ها در همان حال که به تلاش آگاه گرایانه خود علیه خرافات مذهبی ادامه می دهند، راه اصولی زدن ریشه مذهب را برانداختن نظمی طبقاتی قرار می دهند که سرمنشاء نه فقط اسارت مادی، بلکه اسارت معنوی و تحمیل مذهبی مردم است.

دین و مذهب بر خلاف آنچه نیروهای مذهبی تبلیغ می کنند، پدیده ای نیست که از آسمان نازل شده باشد. ریشه های تاریخی پیدایش مذهب را نه در آسمان، بلکه باید در روی زمین جستجو کرد. زمینه پیدایش مذهب را نخست باید در ناتوانی انسان های نخستین در مبارزه با طبیعت و در شناخت و مهار نیروهای سرکش طبیعت و مصائب حاصل از عملکرد آن یافت. این ناتوانی در تداوم خود لاجرم به باور به توتومیسیم، شبئی و بت پرستی، زنده پنداری، ارواح و معجزات،

## مذهب و نقش نیروهای بورژوازی در باز تولید آن

باور به شیاطین و خدایان و امثالهم می انجامد. با پیدایش جامعه طبقاتی نیروهای اجتماعی خارج از کنترل انسان بر او مسلط می‌شوند و انسان ناتوان تحت انقیاد و اسارت نیروهای اجتماعی، یک سره به دامان نیروئی ورای طبیعت پناه می‌برد. زمینه وجودی مذهب و تداوم آن را باید در ناتوانی طبقات استثمار شونده در مبارزه علیه استثمار جستجو کرد. بقای مذهب را باید در وضعیت معین اجتماعی، در سلطه نیروهای اجتماعی خارج از کنترل و مسلط بر انسان، در نیاز طبقات استثمارگر در تحمیل توده‌ها جهت آسمانی جلوه دادن موقعیت برتر طبقاتی شان جستجو کرد. مذهب امری "الهی" که از آسمان "نازل" شده باشد نیست. مذهب ساخته خود "انسان" است و خدا را انسان آفرید. مذهب انعکاسی وارونه و پندار گونه از جهان واقعی در اذهان انسانها است.

حال اگر با نگاه علمی و با نگاه مارکسیسم به نقد مذهب بنشینیم، بهتر می‌توان فهمید که چرا طبقات استثمارگر، کلیسا و روحانیت به یک اندازه مدافع مذهب و گسترش آن در میان توده‌های ستمدیده هستند. استثمارگران برای حفظ سلطه نظم طبقاتی شان، نیازمند تحمیل توده‌ها هستند. تحمیل توده‌ها و ترویج خرافات مذهبی در میان توده‌های ستمدیده و کارگران استثمار شونده که زیر فشار ستم طبقاتی له شده‌اند، آنان را به سمت تقدیر و غیر قابل تغییر بودن شرایط عینی زندگی شان سوق می‌دهد. دستگاه روحانیت، با ترویج مذهب به آنانی که تمام عمرشان را در زحمت هستند، به آنانی که با وجود زحمت شبانه روزی همواره در فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند، مشیت الهی را یادآور می‌شود. تسلیم را به آنان می‌آموزد، به آنان موعظه می‌کند که در مقابل استثمارگران صبور باشند، امید پاداش‌های بهشتی و آسایش بعد از مرگ را به آنان وعده می‌دهد.

بورژوازی، و دستگاه روحانیت، در تحکیم استثمار و ستم طبقاتی، شریک و متحد هم هستند. دستگاه روحانیت مرتجع و کل تشکیلات مذهبی، دین را در تداوم تحمیل تاریخی توده‌ها به خدمت می‌گیرند و طبقه سرمایه‌دار نیز، در تداوم استثمار و ستم طبقاتی از دین و مذهب بهره می‌گیرد. در واقع هر دو به رغم شیوه‌های برخورد به ظاهر متفاوت نسبت مذهب، عملاً همدیگر را تقویت و باز تولید می‌کنند.

استثمارگران، از آگاهی توده‌های ستمدیده و استثمار شونده نسبت به موقعیت عینی شان در هراس هستند. از این رو، مذهب را به عنوان "افیون توده‌ها" به خدمت می‌گیرند تا سلطه طبقاتی خود را تداوم بخشند. کلیسا و روحانیت نیز توده‌های ستمدیده و طبقه استثمار شونده را به امید پاداش‌های بهشتی از مبارزه علیه استثمارگران باز می‌دارند.

از این رو، در سراسر دوران جامعه طبقاتی، مذهب نقش بسیار مهمی جهت حفظ قدرت و تحمیل اراده سیاسی طبقات فرادست جامعه بر توده‌های تحت ستم، ایفا کرده است. نقش مخرب بورژوازی و دستگاه روحانیت به عنوان دو

نیروی اصلی مروج خرافات مذهبی و بازدارنده تکامل و ترقی انسان اکنون بر آگاهان جوامع بشری پوشیده نیست. بورژوازی که در یک دوره تاریخی معین در مبارزه علیه فئودالیسم، مذهب و کلیسا را مانع بزرگی در تحقق منافع طبقاتی خود و پیروزی انقلابات بورژوا-دمکراتیک می‌دید، به شکل روینایی در صف اول مبارزه علیه مذهب قرار گرفت. طبقه بورژوازی پس از اضمحلال فئودالیسم و تحقق کامل انقلابات بورژوا-دمکراتیک در عرصه جهانی و به رغم تحقق جدایی دین از دولت در کشورهای غربی و اروپایی، هم اکنون در جهت حفظ منافع طبقاتی اش به شکل‌های مختلف از مذهب، کلیسا و نفوذ آن در جامعه سود می‌برد. به صورت پوشیده و غیر مستقیم، مذهب، کلیسا و دستگاه روحانیت را در مدارس خود تبلیغ و ترویج می‌کند، در عرصه جهانی علیه طبقه کارگر و روند مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان در پشت مذهب سنگر می‌گیرد. در تحولات اجتماعی و در مقابله با نیروهای رادیکال و کمونیست، به آشکارترین شکل ممکن از ارتجاع دینی و نیروهای مذهبی حمایت می‌کند.

در واقع همان گونه که برده داران و فئودال‌ها، دین را در خدمت منافع طبقاتی شان به کار می‌گرفتند، طبقه بورژوازی و سرمایه داران نیز در مقابله با انقلاب و تحولات اجتماعی رادیکال، نه تنها نیروهای دینی و ارتجاع مذهبی را زیر پر و بال خود می‌گیرند، بلکه در عمل نیز تقویت مذهب را در جامعه به نفع تحکیم سلطه طبقاتی شان می‌دانند. در این میان اگر جریاناتی از بورژوازی هر از گاهی به مقابله با مذهب بر می‌خیزند، به جای پرداختن به ریشه‌های وجودی مذهب، به جای مبارزه با شرایط عینی و اجتماعی شکل‌گیری مذهب، به اشکال انتزاعی و روینایی مبارزی علیه مذهب متوسل می‌شوند. اقدامات این گرایش‌ها علیه مذهب، با توجه به چهارچوب آزادی بیان در کشورهای غربی بیشتر در حد کشیدن چند کاریکاتور در روزنامه‌ها و ساختن فیلم‌هایی همانند "بی گناهی مسلمانان" خلاصه می‌گردد. اقداماتی که مسیر مبارزاتی کارگران و زحمتکشان را تحت شعاع قرار داده و عملاً دین و مذهب را در میان نیروهای ارتجاعی بازتولید می‌کنند.

اما، کمونیست‌ها نگاه دیگری به مذهب دارند. از دیدگاه مارکسیسم، مذهب به مثابه خوشبختی تخیلی مردم است. بنابراین، نقد واقعی مذهب در گرو نقد جامعه و نقد وضعیت عینی توده‌های استثمار شونده در جامعه است. و آنگونه که مارکس می‌گوید: "الغای دین همچون خوشبختی واقعی مردم، به معنی خواست برحق خوشبختی واقعی آنان است. فراخواندن مردم به رها کردن توهمات در باره شرایط خود، به معنی دعوت آنان به رها کردن شرایطی است که نیازمند توهم است. بنابراین، نقد دین، نقد نطفه، نقد دنیای خاکی پرمحتنی است که دین هاله آن است." (۱)

از نقطه نظر علمی، نقد مذهب، بدون برخورد به ریشه‌های وجودی آن، نقدی صوری و انتزاعی است. مبارزه با مذهب و تصور الغای آن، بدون

مبارزه با علل به وجود آورنده و تداوم آن، تنها یک توهم است. مذهب از بین رفتنی نیست مگر آنکه شرایط اقتصادی و اجتماعی زمینه‌های وجودی آن در جامعه از بین برده شود. از این رو، مبارزه با مذهب نمی‌تواند جدای از مبارزه طبقاتی و نفی استثمار باشد. و این همان نکته‌ای است که، گرایش‌های بورژوازی در شیوه برخورد به مذهب، آگاهانه و بر اساس منافع طبقاتی شان همواره از آن پرهیز می‌کنند.

مذهب سلاح تخدیر و ابزار معنوی اسارت کارگران توسط استثمارگران است. مذهب یکی از انواع سرکوب معنوی است که همه جا بر دوش کارگران و توده‌های مردم سنگینی می‌کند. لذا کمونیست‌ها همواره باید علیه این ابزار تحمیل و سرکوب معنوی توده‌ها مبارزه کنند. "دین، آه انسان سرکوب شده، قلب دنیای بی‌قلب، و روح شرایط بی روح است. دین افیون مردم است." (۲)

بورژوازی و نیروهای غیر مارکسیست در مبارزه علیه مذهب، تنها به شکل‌های صوری و انتزاعی مقابله با مذهب متوسل می‌شوند. شیوه‌هایی که نه تنها گرایش به مذهب و گسترش نفوذ آن را در میان نیروهای مذهبی ارتجاعی تقویت و باز تولید می‌کند، بلکه در عرصه‌های وسیع تری نیز، با تحت شعاع قرار دادن مبارزه طبقاتی، عملاً بخشی از توده‌ها و استثمار شوندگان را در مقابل بخش دیگری از آنان قرار می‌دهد.

در عوض کمونیست‌ها بر این باورند که: "مبارزه علیه مذهب را نباید با تبلیغات انتزاعی-ایده‌نولوژیک محدود نمود و منحصر ساخت، بلکه باید با پراتیک مشخص جنبش طبقاتی‌ای که هدف آن، از بین بردن ریشه‌های مذهب می‌باشد، ربط داد." (۳)

اگر چه مارکسیسم بر این قصد است که انسان را از قید مذهب رها سازد، اما مذهب هرگز به ضرب فرمان و بخشنامه الغاء نمی‌شود. یا آنگونه که گرایش‌های بورژوازی می‌پندارند صرفاً با اشکال انتزاعی و صوری نمی‌توان به جنگ مذهب رفت. شیوه‌های انتزاعی به کار گرفته شده توسط نیروهای بورژوازی، چیزی جز تحریک و برانگیختن احساسات کور مذهبی توده‌های ناآگاه نیست. شیوه‌هایی که به روحانیت و ارتجاع مذهبی فرصت می‌دهد تا مذهب را در جامعه باز تولید کنند. مذهب ریشه در وضعیت معین و عینی جامعه دارد و با هیچ نوع ممنوعیت و محدودیت نمی‌توان مذهب را مضمحل کرد. زوال مذهب تنها در پی یک تحول تاریخی عمیق و طولانی ممکن است. تحولی که در طی آن علل و اسباب "بازتاب مذهبی" واقعیت، ریشه کن شود.

### منابع:

- ۱- مارکس: مقدمه سهمی در نقد فلسفه حقوق هگل- ترجمه سهراب شهاب‌نگ و بهروز فرهیخته
- ۲- مارکس: همان منبع
- ۳- لنین: پرولتاریای شماره ۴۵- ۱۳ مه ۱۹۰۹



## جامعه‌ای که برای شرم‌آورترین طویله‌ها هم همواره مستاجری یافت می‌شود

است. وقتی شکاف‌های طبقاتی گسترده‌تر و عمیق‌تر می‌شوند، وقتی که تعداد هر چه بیشتری از کارگران و دیگر تهیدستان به فقر و تنگدستی پرتاب می‌شوند، نه صحبت از حل مشکل مسکن که حتماً تخفیف و یا رفی می‌تواند دروغی بی‌شمارانه باشد. اجارنشینی و تبدیل شدن مسکن به یک کالا، محصول مناسبات سرمایه‌داریست و تا زمانی که این مناسبات برجاست نه تنها دولت احمدی‌نژاد که تمامی دیگر فراوان نظام سرمایه‌داری نیز قادر به حل مساله مسکن برای کارگران نخواهند بود. همان گونه که انگلس می‌گوید: "تا زمانی که شیوه تولید سرمایه‌داری پابرجاست، تا بدان زمان، خواست این‌که مساله مسکن با هر مساله اجتماعی دیگری که به کارگران مربوط می‌شود به تنهایی حل شود، خواستی ابلهانه خواهد بود" (انگلس - درباره مساله مسکن ص ۹۷).

گسترش شهرها و سپس پیدایش پدیده‌ی حاشیه‌نشینی نتیجه‌ی نظام سرمایه‌داریست. تامین نیروی کار مورد نیاز سرمایه‌داران، موجبات مهاجرت وسیع نیروی کار از روستا به شهر را فراهم آورد. اما از همان ابتدا و با هجوم وسیع کارگران، مسکن به یکی از معضلات آن‌ها تبدیل شد. کارگر مجبور شد برای تامین مسکن مورد نیاز خود، بخشی از دستمزد حاصل از فروش نیروی کارش را بابت مسکن که حالا به شکل کالا درآمده بود، به صاحب ملک بپردازد. کارگر برای اجاره مسکن به‌عنوان خریدار با صاحب ملک وارد معامله شد، اما کارگر به اندازه‌ی دستمزد دریافت نمی‌کرد تا با آن بتواند مسکنی مناسب برای خود تهیه نماید. حتماً کمبود عرضه در برابر تقاضا و نیز سودپرستی صاحبان ملک بیش از پیش دستمزد کارگران را می‌بلعد. در اینجا بود که کارگر متناسب با سطح دستمزد، مجبور شد حتماً در بیخ‌های کوچک و نور سرپناهی برای خود دست‌وپا کند. همچنین با گسترش شهرها و اهمیت یافتن زمین در مراکز شهر که می‌توانست سودهای هنگفتی نصیب صاحبان آن‌ها کند، آرام آرام کارگران از مراکز شهرها به حاشیه‌های آن رانده شدند. نگاهی به وضعیت کنونی مسکن در جهان معاصر ما را از استدلال بیشتر در این مورد بی‌نیاز می‌کند. برپایه‌ی آمارهای سازمان ملل در سال ۲۰۰۱، جمعیت حاشیه‌نشین شهری در جهان بالغ بر ۹۲۰ میلیون نفر بوده است که از این تعداد ۴۵ میلیون آن در کشورهای توسعه یافته زندگی می‌کنند. سازمان ملل در این گزارش پیش‌بینی کرده است که جمعیت حاشیه‌نشین تا سال ۲۰۲۰ به یک میلیارد و ۴۰۰ میلیون نفر افزایش خواهد یافت. در این مطالعات میزان حاشیه‌نشین شهری در ایران ۳۵ درصد جمعیت شهری برآورد شده است.

در ایران مانند دیگر کشورهای سرمایه‌داری با رشد و گسترش سرمایه‌داری و در نهایت تسلط آن مناسبات، به‌ویژه از دهه‌ی ۵۰ مهاجرت از روستا به شهر تشدید گردید. براساس آمارهای رسمی برای اولین بار در سال ۶۵ جمعیت شهرها از روستاها پیشی گرفت. در این سال ۴۶ درصد جمعیت در روستاها و ۵۴ درصد در شهرها زندگی می‌کردند. براساس آخرین آمار نیز که در سال ۹۰ تهیه گردید و جمعیت کشور به بیش از ۷۵ میلیون رسیده، تعداد روستائینان به ۲۸/۵ درصد کل جمعیت کاهش یافته است. براین اساس و در حالی که کل جمعیت شهری در سال ۶۵ بالغ بر ۲۷ میلیون بود در سال ۹۰ به حدود ۵۵ میلیون نفر رسید، یعنی بیش از دو برابر. بدیهیست که با افزایش دو برابری جمعیت، نیاز به مسکن نیز در شهرها به همان میزان افزایش می‌یابد. این در حالی‌ست که عمر مفید ساختمان در ایران (در حالی که متوسط جهانی آن ۱۰۰ سال است) به دلیل ساختوسازهای غیراصولی و استفاده از

مصالح غیر مرغوب ۲۵ سال تعیین شده است. یعنی با این حساب و در طی این دوره (۶۵ تا ۹۰) تمام خانه‌هایی که تا سال ۶۵ ساخته شده بودند نیز باید یا از نوساخته و یا حداقل بازسازی شده باشند که آمارها خلاف آن را نشان می‌دهند. آن‌چه امروز شاهد آن هستیم، رانده شدن هر چه بیشتر کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه به حاشیه شهرها و زندگی در خانه‌ها، اتاق‌ها و یا آلوک‌های بسیار کوچک و با امکانات بسیار محدود است. قابل توجه آن‌که تشدید بحران مسکن، در حالی‌ست که در اقتصاد ایران، بخش مسکن به‌دلیل سودآوری بالای آن، یکی از بخش‌هایی بوده و هست که سرمایه‌ها را به سمت خود جلب می‌کند و این به‌ویژه در سال‌های اخیر که درآمدهای کم سابقه‌ی نفتی به بازار تزریق گردید، نمود کم سابقه‌ای یافت. به‌نحوی که در سال ۸۸ بخش مسکن با حدود ۲ میلیون و چهارصد و بیست هزار نفر ۱۳ درصد از کل اشتغال کشور را به خود اختصاص داد.

براساس آمار بانک مرکزی در سال ۸۶ سهم بخش ساختمان در رشد اقتصادی ۱۱/۹ درصد بوده است. همچنین براساس آمارهای این بانک، نرخ رشد سرمایه‌گذاری در بخش مسکن در طول برنامه سوم و چهارم به‌ترتیب ۱۲ و ۲۴ درصد بوده است، در حالی که نرخ رشد کل سرمایه‌گذاری در کشور به‌ترتیب ۱۱ و ۶ درصد بوده است. این آمار در بخش کشاورزی ۱۰ و ۳ و صنعت و معدن ۱۸ و ۲ بوده است. یعنی در حالی که نرخ رشد سرمایه‌گذاری در طول برنامه چهارم نسبت به برنامه سوم در بخش‌های دیگر اقتصاد با کاهش شدید روبرو بوده، در بخش مسکن یعنی در طول سال‌های ۸۵ تا ۸۹ با ۸۹ و ۱۰۰ درصد رشد روبرو بوده است. اما با این وجود شاهد آن هستیم که میزان تولید مسکن بسیار کمتر از میزان مورد نیاز می‌باشد. به‌گفته‌ی ستاریان که رسانه‌های حکومتی از وی به‌عنوان کارشناس مسکن نام برده‌اند، در طی سال‌های ۸۵ تا ۹۰ نیاز به تولید ۶ میلیون مسکن یعنی سالانه یک میلیون و دویست هزار واحد بوده است، در حالی که سقف تولید مسکن توسط دولت و بخش خصوصی تولید ۶۰۰ هزار واحد آن‌هم در سال ۸۶ بوده است. به‌گفته‌ی وی در سال‌های ۸۷ و ۸۸ تولید مسکن در کشور کمتر از ۳۰۰ هزار واحد بوده است.

با این همه اگر تولید مسکن به اندازه تمام خانوارها نیز صورت می‌گرفت، معضل مسکن نوده‌های زحمتکش، قیمت بالای خانه و اجاره مسکن برطرف نمی‌شد، چرا که این مسکن در دست سرمایه‌داران و مالکین و شرکت‌های آنها متمرکز می‌شد.

بهترین گواه نیز پیشرفته‌ترین کشورهای سرمایه‌داری‌اند که در آنها مسکن به قدر کافی وجود دارد، حتماً مزاد بر نیاز، روی دست سرمایه‌داران مانده اند. اما قیمت سرسام آنها مانع از آن می‌گردد که توده زحمتکش بتواند آنها را بخرد. لذا در حالی که در تمام این کشورها میلیون‌ها خانواده کارگری اجاره نشین هستند، میلیون‌ها تن نیز سال‌ها در نوبت ماندند، تا خانه اجاره‌ای ارزان‌تری به آنها تعلق بگیرد. این در حالی‌ست که تعداد کثیری خانه خالی مانده است. همین مسئله به نحوی در ایران نیز وجود دارد.

در جامعه سرمایه‌داری ایران همراه با بسط مناسبات سرمایه‌داری و افزایش تضاد بین شهر و روستا، سیل مهاجرت به شهرها به خالی شدن بسیاری از روستاها از سکنه انجامید. به‌موازات آن، افزایش فاصله‌ی طبقاتی و گسترش فقر در اثر تشدید بحران اقتصادی، موجب بدتر شدن وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان از جمله شرایط مسکن آن‌ها شد. این که قیمت مسکن در طی سال‌های ۸۵ تا ۸۷ بیش از دو برابر شد و به‌ویژه در یک سال اخیر که قیمت مسکن

در پی کاهش شدید نرخ ریال در برابر ارزهای خارجی، افزایش بی‌سابقه‌ی یافت، نتیجه‌ی این از هم گسیختگی اقتصادی است؛ پدیده‌ای که حاصل آن تشدید بحران مسکن و رانده شدن هرچه بیشتر کارگران به حاشیه شهرها بوده است. همان‌طور که در بالا به آن اشاره شد، یکی از نتایج معضل مسکن در جوامع سرمایه‌داری رانده شدن کارگران به حاشیه شهرها می‌باشد. نگاهی به وضعیت حاشیه‌نشینی یک جنبه‌ی دیگر و بسیار مهم از بحران مسکن در ایران را آشکار می‌سازد.

براساس آمار شهرداری کرمان، در سال ۸۱ این شهر دارای ۱۵ هزار حاشیه‌نشین بوده که در سال ۸۷ به صد هزار نفر رسید. به‌گزارش خبرگزاری مهر، در سال‌های اخیر اما حاشیه‌نشینی در این شهر که اکنون جمعیت آن به یک میلیون نفر رسیده با شتابی غیرقابل توصیف افزایش یافته به‌گونه‌ای که خانه‌هایی در ظرف ۲۴ ساعت از خاک سر بر می‌آوردند، خانه‌هایی که بیشتر به آلوک می‌مانند تا خانه. این در حالی‌ست که در داخل شهر کرمان زمین‌های خالی فراوانی وجود دارند اما به دلیل گرانی زمین، مردم به حاشیه شهرها هجوم آورده‌اند که زمین‌ها عموماً به صورت قولنامه‌ای و حتماً با یک دست‌خط خرید و فروش می‌شوند.

اهواز یک نمونه‌ی دیگر از حاشیه‌نشینی است که ۳۵ درصد جمعیت آن در حاشیه‌ها زندگی می‌کنند، به‌گونه‌ای که بسیاری از روستاهای اطراف هم اکنون به شهر وصل شده‌اند.

به‌گفته‌ی مدیرکل راه و شهرسازی استان خراسان رضوی، در شهر مشهد یک سوم از جمعیت شهر، حاشیه‌نشین هستند. براساس آمار رسمی، جمعیت حاشیه‌نشین شاکن مشهد بیش از یک میلیون نفر می‌باشد. به‌گفته‌ی "موحدیان" فرماندار مشهد، بیش از ۹۵ درصد این بناها فاقد استحکام هستند، نیز ۷۵ درصد این املاک زیر ۱۰۰ مترمربع و ۲۸ درصد زیر ۵۰ متر مربع مساحت دارند. اما مشهد تنها شهر دارای حاشیه‌نشین نیست، شهرهای سبزوار، تربت‌حیدریه و نیشابور از دیگر شهرهای این استان هستند که دارای حاشیه‌نشین هستند. به‌طور کلی ۶۷ شهر در سطح کشور با پدیده حاشیه‌نشینی روبرو هستند. به‌گفته‌ی قائم مقام وزیر کشور در امور اجتماعی، هفت میلیون نفر در حاشیه شهرها زندگی می‌کنند، اما این آمار بسیار کمتر از واقعیت به‌نظر می‌آید، سال ۸۵ "سعیدی‌کیا" اولین وزیر مسکن و شهرسازی دولت احمدی‌نژاد جمعیت حاشیه‌نشین‌ها را ۸ میلیون نفر اعلام کرده بود. گرانی مسکن علت اصلی هجوم مردم به حاشیه شهرهاست که عموماً فاقد امکانات اولیه که لازمه‌ی زندگی در شهرها هستند، می‌باشد. از دیگر نتایج گسترش حاشیه‌نشینی گسترش نابسامانی‌های اجتماعی در این مناطق و در نتیجه آسیب‌پذیری کارگران و دیگر زحمتکشان به‌ویژه فرزندان آن‌ها از این وضعیت است. اما تهران و شهرهای اطراف آن به بهترین وجه گویای وضعیت حاشیه‌نشینی می‌باشند. عمده‌ی شهرهایی که اکنون در اطراف تهران قرار دارند و بزرگترین‌شان اسلامشهر و یا همان "شادشهر" سابق می‌باشد، از جمله مراکز حاشیه‌نشینی بودند که اکنون به‌طور رسمی به شهر تبدیل شده‌اند. در طول این سال‌ها روستاهای کوچک اطراف تهران، کرج و شهرری همه به شهرهای بزرگ تبدیل شده و زمین‌های کشاورزی در این مناطق به حاشیه شهرها اضافه گشتند. یعنی درست در حالی که جمعیت روستایی کشور کاهش می‌یابد، روستاهای تهران و اطراف آن با افزایش جمعیت روبرو شدند. سال‌ها پیش قالیباف گفته بود بین ۳۵ تا ۵۰ درصد جمعیت تهران حاشیه‌نشین‌ها هستند. مشور وی نیز در آن زمان جمعیت حاشیه‌نشین تهران را بین ۵ تا ۵/۵ میلیون اعلام کرده بود.

با این آمارها آشکار است که ادعاهای رژیم در مورد حل مشکل مسکن با طرح‌هایی همچون "مسکن مهر"



## نظام آموزشی، عرصه تاخت و تاز ارتجاع اسلامی

جمهوری اسلامی به آنچه که گفته شد، خلاصه نمی‌شود.

سال تحصیلی جدید در حالی آغاز شده است که اکثریت بسیار بزرگ مردم ایران با وخیم‌ترین شرایط مادی و معیشتی روبرو هستند. در طول ۶ ماهی که از سال جاری می‌گذرد، سطح دستمزد و حقوق کارگران و زحمتکشان در واقعیت ۵۰ درصد کاهش یافته است. این کاهش دستمزد واقعی، برای اکثریتی از کارگران ایران که دستمزد اسمی آن‌ها حتی پایین‌تر از ۵۰۰ هزار تومان در ماه است و با این مبلغ ناچیز نمی‌توانند هزینه نان خشک و خالی خانواده ۴ تا ۵ نفره خود را تأمین کنند، راهی جز این باقی نگذاشته که یا از تحصیل فرزندان خود چشم‌پوشند و این کودکان کم سن و سال به جمع میلیونی کودکان کار بپیوندند و یا این که زیر فشار قرض‌های کمرشکن و فروش دار و ندارشان قرار گیرند تا بتوانند هزینه تحصیل فرزندان خود را فراهم آورند.

وقتی که حتی فروشندگان لوزام‌التحریر در گفتگو با خبرنگاران خبرگزاری‌های رژیم از افزایش ۱۵۰ تا ۲۰۰ درصدی اغلب اقلام خبر می‌دهند، پوشیده نیست که برای کل هزینه‌های تحصیلی خانواده‌هایی با سه تا چهار فرزند، در طول یک سال چه مبلغ هنگفتی باید پرداخت شود.

آخرین گزارشات مرکز آمار ایران حاکی است که از منجواز از ۱۹ میلیون کودکی که در سنین ۷ تا ۱۹ سال قرار دارند و باید در مدارس تحصیل کنند، بیش از ۷ میلیون از این کودکان از رفتن به مدرسه باز مانده‌اند. مرکز آمار در توضیح این مسئله به دلایل مختلف اشاره می‌کند، اما در واقعیت تنها یک دلیل برای ترک تحصیل این جمعیت عظیم ۷ میلیونی وجود دارد و آن فقر فراگیر در جامعه ایران است. بی دلیل نیست که سال به سال بر تعداد افراد بی‌سواد و کم‌سواد افزوده می‌گردد.

اما فقط کارگران نیستند که با وضعیت وخیم مادی و معیشتی روبرو هستند، معلمان نیز در همان حال که زیر فشار ارتجاع فرهنگی در مدارس قرار دارند، با فشار ناشی از وخامت روزافزون شرایط معیشتی نیز درگیر هستند. نیازی به تکرار این واقعیت نیست که تنها در نیمه اول سال جاری حقوق این معلمان در نتیجه تورم افسار گسیخته تقریباً نصف شده است. حتی معلماتی که پیش از این از وضعیت بهتری برخوردار بودند و فرضاً حقوق ماهیانه آن‌ها به ۷۰۰ تا ۸۰۰ دلار می‌رسید، اکنون همین معلمان، حقوق‌شان به ۳۵۰ دلار تا ۴۰۰ دلار در ماه کاهش یافته است. وضعیت معیشتی معلمان سطوح پایین‌تر، از این هم وخیم‌تر است و وخیم‌تر از همه ده‌ها هزار معلمی که اخراج و بلا تکلیف شده‌اند و همه روزه شاهد اعتراضات آن‌ها در تهران هستیم.

جمهوری اسلامی در شرایطی تعرض همه جانبه‌ای را در تمام سطوح و عرصه‌های نظام آموزشی و نیز تعرض به سطح معیشت کارگران، معلمان و عموم زحمتکشان سازمان داده است که دامنه مبارزات توده‌ای در پایین‌ترین

سطح خود قرار گرفته است. این واقعیت به خوبی نشان می‌دهد که هر گاه مبارزات توده‌ای اندکی فروکش کرده است، جمهوری اسلامی از این فرصت برای تعرض به توده‌های مردم، به عقب واداشتن آن‌ها و پیشبرد سیاست‌های خود استفاده می‌کند. اما سکون و آرامش کنونی پایدار نیست. فشار بی حد و حصری که جمهوری اسلامی به مردم ایران وارد آورده است، منجر به انفجاری خواهد شد که دیگر قادر به مهار آن نخواهد بود. اما تا آن لحظه فرا برسد، ضروری است که دانشجویان، دانش‌آموزان و معلمان با مقاومت خود، جلوی این تعرض رژیم را سد کنند. اگر مقاومتی صورت نگیرد، رژیم با قدرت بیش‌تری دست به تعرض خواهد زد. نقش مهمی در این مقاومت تا جایی که به عرصه نظام آموزشی کشور ارتباط دارد، بر عهده دانشجویان و معلمان است.

دانشجویان همان‌گونه که تجربیات جنبش دانشجویی مکرر در ایران نشان داده است، می‌توانند با مبارزه و مقاومت خود جلوی تعرض ارتجاع را در دانشگاه‌ها بگیرند و آن را به عقب‌نشینی وادارند. به ویژه دخترانی که تهمانده حقوق آن‌ها در معرض تاراج‌گری ارتجاع حاکم قرار گرفته است، باید در این مبارزه پیش‌قدم باشند.

عناصر پیشرو و آگاه دانشجویی نقش مهمی در سازماندهی این مقاومت بر عهده دارند و باید تلاش کنند از طریق احیای ارتباطات گسسته و برقراری ارتباطی زنده با فعالین دانشگاه‌های دیگر، موج جدیدی از مبارزات دانشجویی را برپا دارند.

با توجه به این که سیاست‌های اخیر رژیم در مدارس و تنزل شدید سطح معیشت عموم معلمان، موجب نارضایتی حتی گروهی از معلماتی شده است که در گذشته روحیه‌ای محافظه‌کارانه داشتند و گاه مانع از مبارزات رادیکال توده‌های وسیع معلمان می‌شدند، شرایط برای روی‌آوری معلمان به اعتراضاتی جدید، بیش از هر زمان دیگر فراهم است. این مبارزات را می‌توان بر پایه مطالبه افزایش حقوق و اعتراض به تعرضات اخیر ضد فرهنگی رژیم در مدارس سازمان داد. این مبارزه و مقاومت معلمان نه فقط قادر است رژیم را در تعرض ارتجاعی ضد فرهنگی‌اش به عقب‌نشینی وادارد، بلکه به خاطر نقش مهم معلمان در سراسر کشور، انعکاس سراسری مبارزه و تأثیری که بر دانش‌آموزان و مبارزات آن‌ها خواهد داشت، می‌تواند رژیم را به افزایش حقوق وادار کند.

فقط مبارزه و مقاومت است که می‌تواند رژیمی هار و به غایت ارتجاعی را به عقب‌نشینی وادارد. اگر این مقاومت و مبارزه به تأخیر افتد، دانشگاه‌ها و مدارس، دانشجویان و معلمان با وضعیتی وخیم‌تر و اسفبارتر از امروز روبرو خواهند بود. راهی جز مقاومت و مبارزه، در برابر دانشجویان، معلمان و دانش‌آموزان قرار ندارد.

## خلاصه ای از اطلاعاتیه های سازمان

در تاریخ ۴ مهر ماه سازمان اطلاعاتیه‌ای تحت عنوان "کارگران بپاییزید! راهی جز تشدید مبارزه برای افزایش دستمزد و توقف اخراج‌ها وجود ندارد" انتشار داد. در بخشی از این اطلاعاتیه آمده است: "شرایط زندگی کارگران به نقطه فاجعه باری سقوط کرده است. در نتیجه بحران اقتصادی و سیاست‌های ضدکارگری رژیم، خصوصی سازی، آزاد سازی قیمت‌ها و سیاست خارجی ماجراجویانه‌ای که ثمره‌اش برای طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش مردم ایران فشار ناشی از تحریم، کمبود و گرانی روزافزون کالاها بوده است، وضعیت مادی و معیشتی به درجه‌ای وخیم شده است که در طول ۶ ماهی که از سال جاری می‌گذرد، دستمزد واقعی کارگران متجاوز از ۵۰ درصد کاهش یافته است."

اطلاعاتیه سپس با اشاره به موج وسیع بیکارسازی‌ها در هفته‌های اخیر و نمونه‌هایی از آن نتیجه می‌گیرد:

"این موج وسیع بیکارسازی کارگران در شرایطی است که افزایش روزافزون بهای کالاها چیزی از دستمزد آنها باقی نگذاشته است. اگر کارگران برای مقابله با این تورم افسارگسیخته و توقف اخراج‌ها به مبارزه ای همه جانبه روی نیاورند، شرایط مادی و معیشتی طبقه کارگر از این هم وخیم‌تر خواهد شد. اخیراً ۲۰ هزار کارگر با امضای طوماری خطاب به وزیر کار جمهوری اسلامی خواستار افزایش دستمزدها شده‌اند. اما طومار، کارساز نیست. وزیر کار، وزیر همان دولتی است که با سیاست‌های ارتجاعی خود شرایط زندگی کارگران را به وضعیت فاجعه‌بار کنونی رسانده است. کارگران راهی ندارند جز این که با مبارزات رادیکال خود، با اعتصاب، تجمع و راهپیمایی و تمام اشکال مبارزه مستقیم و رو در رو، مطالبه افزایش دستمزد و توقف اخراج‌ها را مطرح کنند و با قدرت متشکل خود دولت را به پذیرش این مطالبات وادارند."

در یک ماه گذشته، کمیته خارج کشور سازمان فداییان (اقلیت) دو اطلاعاتیه با عنوان "از خاتون‌آباد تا ماریکانا!" و "مرگ بر نظام سرمایه‌داری" صادر کرده است.

در اطلاعاتیه اول با عنوان "از خاتون‌آباد تا ماریکانا!" قتل عام کارگران معدن در آفریقای جنوبی محکوم شده است. این کارگران به جرم اعتراض به شرایط سخت زندگی خود به گلوله بسته شدند. کارگران آفریقای جنوبی "در کنار پیکر پاره پاره‌ی یاران‌شان بار دیگر تجربه کردند که رنگ، نژاد، قومیت، مرزهای ملی و حتی مذهب، نه هرگز دلیل راستین استثمار و جنگ و غارت بوده‌اند و نه هرگز حقیقت هستی به هم پیوسته‌ی طبقه کارگر."

در روز سه‌شنبه شب، ۲۱ شهریور، بر اثر آتش‌سوزی در یک کارخانه تولید لباس در کراچی حداقل ۲۸۹ کارگر پاکستانی در آتش طمع و از سرمایه‌داری سوختند. حوادث کار سالانه در تمامی کشورهای سرمایه‌داری عده‌ای از کارگران را معلول و عده‌ای دیگر را به قتل می‌رساند. از این‌رو در اطلاعاتیه "مرگ بر سرمایه‌داری" کمیته خارج کشور آمده است: این حوادث حاصل فساد دولتی و زد و بند مأموران با کارفرمایان و عدم کنترل موارد ایمنی است، "در تمام این جنایات، دولت‌ها که از منافع طبقه استثمارگر حمایت می‌کنند، شریک جرم سرمایه‌داران هستند."

در پایان نیز نتیجه گرفته شده است که تنها امحای نظام سرمایه‌داری و برقراری "دولتی شورایی، دولتی کارگری برخاسته از اراده‌ی کارگران" است که با رفع استثمار می‌تواند به این وضعیت خاتمه دهد.



## مذاکرات هسته ای و تهدیدات نظامی

جمهوری اسلامی این بهانه را داد تا بار دیگر از همکاری با آژانس بین المللی انرژی اتمی سرباز زند و خواست آن را برای بازدید از سایت پارچین برنتابند.

منازعات اخیر جمهوری اسلامی که در استانبول نام مذاکره ی غیررسمی اشتون - جلیلی را به خود گرفت و در وین به بهانه ی شرکت در اجلاس سالانه ی آژانس بین المللی انرژی اتمی بود در حالی انجام شدند که مقامات سیاسی و نظامی دو دولت ارتجاعی اسرائیل و جمهوری اسلامی به تهدیدات متقابل خود ادامه دادند. اسرائیل از آمریکا خواست تا "خط قرمز" برای جمهوری اسلامی بگذارد و نخست وزیر آن بار دیگر بر "حق" این کشور برای مقابله با تسلیح اتمی جمهوری اسلامی تاکید کرد. در همین حال روز شنبه ۱ مهر ۱۳۹۱ محمد علی جعفری، فرمانده کل سپاه پاسداران برای نخستین بار گفت که جنگ با اسرائیل بالاخره روزی به واقعیت خواهد پیوست. از سوی دیگر آمریکا، انگلستان و فرانسه روز ۳۰ شهریور ۱۳۹۱ به جمهوری اسلامی هشدار دادند که نمی توانند مذاکرات را تا مدتی نامحدود ادامه دهند. بی نتیجه ماندن مذاکرات خود به خود خطر جنگ و تجاوز نظامی امپریالیستی را افزایش می دهد. از هم اکنون برخی از محافل وابسته به دولت اسرائیل و قدرت های بزرگ در حال چرتکه انداختن برای تعداد کشته شدگان دو طرف هستند. آن ها عمداً تلفات انسانی را کوچک برآورد می کنند تا افکار عمومی را بیش تر برای حملات نظامی آماده نمایند. اما اگر جنگی بین دو طرف در بگیرد و اگر قرار باشد تأسیسات اتمی آماج بورش های هوایی قرار بگیرند، این موضوع به ویژه برای مردم ایران فاجعه آمیز خواهد بود و اکنون تصور حدود و ثغور تلفات انسانی و خسارات مالی آن ممکن نیست.

به هر حال دور جدید مذاکرات جمهوری اسلامی و نمایندگان ۱ + ۵ (پنج عضو دائمی شورای امنیت و آلمان) با نشست های گوناگون نتیجه ای در بر نداشته است. داده های موجود نشان می دهند که دیدارهای آینده نیز راه گشا نخواهند بود. هر بار که نشستی برپا می شود و بدون نتیجه پایان می یابد، تهدیدات نظامی برای آغاز جنگی خانمان برانداز نه فقط برای مردم ایران که برای تمام مردم منطقه اوج بیش تری می گیرند. نه مردم ایران، نه توده های مردمی که در اسرائیل زندگی می کنند - چه یهودی و چه عرب - هیچ منفعتی در این آتش افروزی نخواهند داشت. اما فقط همین توده های مردم هستند که می توانند علیه حاکمان خودسر به پا خیزند و نگذارند که آنان برای اهداف و منافع توسعه طلبانه خود منطقه ای به بزرگی خاورمیانه را به آتش بکشند و آنان را طعمه ی امیال ارتجاعی خود نمایند.

## گرانی و وحشت آخوندها

گرانی در جامعه بیداد می کند. کار مردم دیگر از محدود کردن مواد گوشتی، محصولات شیری، میوه ها و غیره در سبدهای خرید گذشته است. بهای این کالاها ها چنان بالا رفته است که نه فقط خانواده های کارگری توان خریدشان را ندارند بلکه دیگر افشار زحمتکش هم نمی توانند بهای یک کیلو گوشت مرغ را بپردازند. قیمت یک کیلو گوشت مرغ تا لحظاتی که این سطور نوشته می شوند به هفت تا هشت هزار تومان رسیده است. احتمالاً در روزهای آینده باز هم مرغ گران می شود. مردمی که برای خرید برخی از اقلام مانند همین گوشت مرغ به قیمت به اصطلاح دولتی مجبورند ساعت ها صف بکشند، گاهی به دلیل کمبودش موفق به تهیه ی آن نمی شوند و در حالی که از خستگی به ستوه می آیند دست خالی به خانه بازمی گردند.

در این روزها که میلیون ها دانش آموز با آغاز سال تحصیلی به دبستان، مدرسه راهنمایی و دبیرستان می روند بهای دفتر، مداد، کاغذ و غیره هم افزایش چشم گیری داشته است. بر اساس اخبار منتشرشده، بین تیرماه تا شهریور ماه بهای لوازم التحریر تا ۳۰۰٪ افزایش داشته و مثلاً یک دفتر یادداشت یک خطی متالیک قیمتش از ۴۶۰ به ۱۷۵۰ تومان رسیده است.

این فقط مرغ و نان و برنج و لوازم التحریر نیستند که هر هفته و گاهی هر روز گران تر می شوند، بهای خدمات مورد نیاز مردم همچون حمل و نقل نیز بیش تر و بیش تر می شود و تأمین هزینه های آن ها کمرشکن شده است. این در حالی ست که دولت کنونی که خود را اصولگرا می نامد مانند دولت های پیشین که اصلاح طلب نامیده می شدند سیاست های اقتصادی نولیبرالی خانمان برانداز را رها نمی کند. این دولت یارانه ها را قطع کرده است و به خصوصی سازی ها ادامه می دهد. بهمن الله مرادی که مسئول خصوصی سازی صنعت برق است روز ۲۹ شهریور ۱۳۹۱ به خبرگزاری فارس گفت که ۲۸ نیروگاه برق با ظرفیت ۱۸ هزار مگاوات آماده خصوصی سازی شده اند. او افزود که تاکنون ۱۶ نیروگاه با ظرفیت ۱۵ هزار مگاوات به بخش خصوصی واگذار شده است.

مردم سراسر جهان و از جمله کارگران و زحمتکشان ایران خوب می دانند که خصوصی سازی ها همیشه با افزایش قیمتها همراهاند. گرانی غذا، حمل و نقل، لباس و خدمات اولیه مورد نیاز مردم چنان است که حتا سران آخوندها نیز در روزهای اخیر بارها مراتب نگرانی خود را از آن اعلام کرده اند. خبرگزاری مهر روز ۳۱ شهریور ۱۳۹۱ گزارش داد که جعفر سبحانی در دیدار با فراکسیون روحانیون مجلس شورای اسلامی گفت که عده زیادی از مردم از گرانی ها گله می کنند و می گویند که دولت باید به فکر گرانی باشد که در جامعه غوغا می کند. همین خبرگزاری روز پیش از آن نوشت که ناصر مکارم شیرازی در دیدار با همان فراکسیون گفته است که مسائل گرانی و مشکلات اقتصادی و معیشتی روز به روز به مردم فشار می آورد و اگر همین روند پیش رود مردم در

فشار شدید قرار می گیرند. حسین نوری همدانی نیز با فراکسیون روحانیون مجلس دیدار کرد و گفت که مردم از گرانی رنج می برند و باید اقدامات جدی برای رفع گرانی و تورم صورت بگیرد. او افزود که در بسیاری از کشورها قیمت اجناس در طی سال های متمادی ثابت باقی می ماند اما در ایران بهای کالاها از این شهر به آن شهر تفاوت محسوسی می کند. لطف الله صافی گلپایگانی نیز با همان نمایندگان مجلس دیدار و گفت و گو کرد و خواهان توقف گرانی در جامعه شد. در این میان رئیس مجلس شورای اسلامی هم به میدان آمد و طبق معمول و با توجه به کشمکش های داخلی رژیم تقصیرها را به گردن دولت انداخت. علی لاریجانی در حاشیه مراسم آغاز سال تحصیلی جدید در دبیرستان مطهری گفت که دولت باید طوری تصمیم گیری کند که به گرانی ها دامن زده نشود. او سپس متوجه شد که بالاخره نمی توان مجلس را هیچکاره جا زد، بنابراین افزود: "مسئله گرانی و نوسانات نرخ ارز از نگرانی های مجلس و نمایندگان بود." اما چرا رئیس مجلس ارتجاع اسلامی و دیگر سران مرتجع دستگاه روحانیت نگران شده اند؟ آیا آنان واقعاً در فکر دغدغه های روزمره مردم برای تهیه یک کیلو گوشت، یک لیتر شیر، یک تکه نان، چند مداد و کاغذ یا لباس و هزینه های ایاب و ذهاب هستند؟ راه و روش آنان چیست؟

مسئولان رسمی و غیررسمی جمهوری اسلامی که خود مانند تمام حاکمان خودکامه از بهترین امکانات برخوردارند و حساب های بانکی ایشان پرتر از همیشه است یک رشته اعتراضات را در رابطه با گرانی می بینند و در واقع از همین ها نگران اند. مردم نیشابور روز ۲ مرداد ۱۳۹۱ به خیابان ها آمدند و با تجمع و تظاهرات در خیابان اصلی شهر به گرانی اعتراض نمودند. کارگران که در ماه خرداد با ارسال طوماری با ده هزار امضاء به وزیر کار به گرانی ها اعتراض کردند، اکنون همان نامه را با ده هزار امضای دیگر دوباره به وی ارسال نموده اند و گفته اند که به این کارزار ادامه خواهند داد.

رژیم جمهوری اسلامی هر گونه اعتراض سیاسی را با گلوله، زندان و شکنجه و اعدام پاسخ می دهد، اما اعتراض به گرانی که در آغاز یک اعتراض اقتصادی ست و سپس با بی توجهی و ناتوانی مسئولان سیاسی می شود. بنابراین جمهوری اسلامی به راحتی نمی تواند چنین اعتراضاتی را سرکوب کند. اما همین اعتراضات می توانند به طرفه العینی به حریق بزرگ تبدیل شوند و ارکان پوسیده ی رژیم را در آتش خشم خود فروبپاشانند. این است دلیل اصلی نگرانی آخوندها و مابقی عمال رژیم همچون رئیس مجلس!

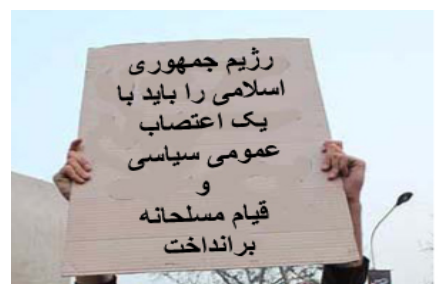
آیت الله ها دروغ می گویند که نگران گرانی ها هستند، آنان که یکی از دلایل وجودی شان مفت خوری و استفاده از منابعی چون اوقاف، خمس و نکات و غیره است، در سه دهه ی اخیر دیگر منابع مالی را نیز به دست گرفته اند و مفت خورتر از همیشه شده اند. مکارم شیرازی در جایی خواهان رفع گرانی می شود و سپس می گوید که گرانی کاغذ موجب شده است که نشر کتاب های دینی با اختلال روبه رو شود! آیا کارگری که با سی صد و خرده ای هزار تومان

از صفحه ۸ جامعه‌ای که برای شرم‌آورترین طویله‌ها هم همواره مستاجری یافت می‌شود

## گرانی و وحشت آخوندها

دستمزد نمی‌تواند یک کیلو گوشت مرغ تهیه کند یا در آغاز سال تحصیلی دفترچه ای برای فرزندش بخرد به کتاب دینی نیاز دارد؟ اما این فقط مکارم شیرازی نیست که نگران عدم نشر قرآن و دیگر کتاب‌های خرافاتی است و گرانی را بهانه می‌کند. محمدتقی رهبر، امام جمعه موقت اصفهان که در مجلس هشتم رئیس همان فراکسیون کذایی روحانیون مجلس بود در مصاحبه ای که روز ۲۸ شهریور ۱۳۹۱ منتشر شد، گفت: "مردم دوست دارند گرانی بیش تر شود اما بی‌حجابی کم شود." مردم ایران حقیقت می‌گویند، آخوندها هر چه دارند شرم و حیاء ندارند! آخوندها به هیچ وجه نگران رنج و زحمت مردم از گرانی‌ها نیستند. آنان نگران از کف دادن موقعیت و منافع خودشان هستند. مکارم شیرازی می‌گوید: "اگر نتوانیم مسائل اقتصادی را حل کنیم کم‌کم حمایت‌ها ممکن است کاهش یابد و خدای ناکرده مشکلاتی در این زمینه ایجاد شود." صافی گلپایگانی می‌افزاید: "اگر مسائل اقتصادی در کشور حل نشود سایر ابعاد و مسائل نیز از آن تأثیر می‌گیرند." این‌ها همه و همه نشان می‌دهد که آخوندها نگران وضعیت خودشان هستند و خوب می‌دانند که همین گرانی می‌تواند به آتشی تبدیل شود که عبا و قبایشان را یک پارچه بسوزاند.

اما در روزهای اخیر دولت و مجلس راه و چاره را در روش‌های کاذب همچون تزریق ارز یا تشکیل بورس ارز دیده‌اند تا این چنین بر از دست رفتن پنجاه و پنج درصدی "ارزش پول ملی" فقط در عرض یک هفته فائق آیند. تزریق ارز می‌تواند موقتاً - شاید یکی دو ماه - اندکی موثر باشد، اما مشکل را حل نخواهد کرد. گرانی و تورم و فقیرتر شدن کارگران و زحمتکشان از موجودیت نظم اقتصادی-اجتماعی و نظام جمهوری اسلامی جدا نیست. هر چند امروز با تحریم‌های اقتصادی این موضوع گسترده‌تر از همیشه خودنمایی می‌کند، اما سیاست‌های اقتصادی نولیبرالی که روزی جامه‌ی اصلاح طلبی بر آن پوشیدند و امروز اصولگرا، این وضعیت را مدام وخیم‌تر کرده است. در همان سال‌های نخست تأسیس جمهوری اسلامی برخی از کارگران و از جمله رفیق فدائی جهانگیر قلعه‌میان‌دوب که به دست جمهوری اسلامی ترور شد، سردمدار تظاهراتی با این شعار بودند: نان گران، بنشن گران، بی‌کاری و حسرت نان، بپا، بپا زحمتکشان. درد همان است و چاره همین.



تا چه حد مضحک هستند. دولت احمدی‌نژاد در سال ۸۶ با سروصدای زیادی طرح "مسکن مهر" را آغاز کرد که در طول سه سال (۸۷ تا ۸۹) حدود ۶۰ هزار میلیارد تومان از سوی بانک مرکزی و از منابع بانک‌ها به آن اختصاص داده شد که نزدیک به بودجه عمرانی کل کشور در طی این سال‌ها بوده است. همچنین ۵ هزار میلیارد تومان اوراق مشارکت طرح فوق تا پایان اسفند سال ۸۹ به فروش رسید. اما حاصل این همه سروصدا و پول چه بوده است؟! تا پایان سال ۸۹ برای یک میلیون و ۴۱۱ هزار واحد مسکونی در چارچوب این طرح قرارداد ساخت بسته شد که تاکنون تنها بخش کوچکی از آن‌ها آماده شده‌اند. به‌گفته‌ی نیکزاد وزیر راه و شهرسازی از ۹۵ هزار واحد مسکن مهر در شهر پردیو حدود ۱۲ هزار واحد آماده بهره‌برداری می‌باشد، و همچنین از آماده شدن ۵۰ هزار واحد مسکن مهر در هفته دولت خبر داد که به دلیل هم‌زمان شدن با اجلاس غیرمتعهدا بهره‌برداری از آن‌ها به تعویق افتاده است. براساس آمارها و با گذشت چند سال تنها بخش کوچکی از این خانه‌ها آماده شده و اگر هم همه‌ی آن‌ها آماده شوند تازه پاسخگوی چیزی نیستند. زیرا همان‌طور که پیشتر و به نقل از سناریای کارشناس مورد قبول خودشان در امور مسکن گفته شد، سالانه به یک میلیون و دویست هزار مسکن جدید نیاز است تا شرایط کنونی بدتر نشود!! جالب آن‌که برخی از خانه‌های مسکن مهر دست‌کمی از شرایط حاشیه‌نشین‌ها ندارند، روزنامه‌های مشهوری با چاپ گزارشی از وضعیت ساکنان مسکن مهر در آبادان از نبود آب آشامیدنی و دیگر نیازهای زندگی شهری همچون مرکز خرید خبر داده بود. در واقع این طرح که قرار بود با حذف قیمت زمین و دادن یارانه‌های مستقیم به کام کارگران شیرین افتد، بیش از هر کس، کام بزرگترین شرکت‌های ساختمانی همچون "کیسون" که انجام این پروژه را برعهده گرفتند و از این راه پول‌های کلانی بدست آوردند شیرین کرد.

اگرچه طرح دولت احمدی‌نژاد در راستای منافع کلان سرمایه‌داران بخش ساختمان بوده و هست و هیچ بهبود جدی از این لحاظ برای کارگران و زحمتکشان متصور نیست، اما در کشورهای سرمایه‌داری رفرفرم در وضعیت مسکن سابقه‌ی مشخصی دارد. در کشورهای چون آلمان، انگلیس، هلند و سوئد به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم شاهد ساخت خانه‌هایی با هدف اجاره به کارگران و با قیمت مناسب هستیم که سال‌های ۶۰ تا ۷۰ اوج آن دوره به‌شمار می‌آیند. حتی هم اکنون بین یک سوم تا یک چهارم خانه‌های این کشورها از چنین وضعیتی برخوردار هستند. هر چند که در سالیان اخیر ساخت این خانه‌ها روند معکوسی داشته و حتی در جاهایی تلاش برای لیبرالیزه کردن بهای خانه‌ها صورت گرفته است، اما به‌رحال این رفرفرمی واقعی در وضعیت مسکن کارگران در این کشورها بود، هر چند که مشکل مسکن به‌طور کلی در این کشورها حل نگردید و به دلیل حل نشدن قطعی آن است که با تهاجم سرمایه‌داری به دستاوردهای مبارزات کارگران در دهه‌های گذشته، شاهد آغاز روندی معکوس در این کشورها هستیم.

اما در ایران همان‌طور که آمارها گواهی می‌دهند هیچ‌کدام از سیاست‌ها حتی به رفرفرمی کوچک در بحران مسکن منتهی نشده و نخواهد گردید. به‌همان میزان که وضعیت اقتصادی کارگران به‌خامت می‌گراید، وضعیت مسکن کارگران نیز به عنوان یکی از کالاهای ضروری که کارگران باید با دستمزد ناچیز خود آن را صرف تهیه آن کنند، بدتر می‌گردد و این

امری بدیهی‌ست. مسکن نیز مانند دیگر کالاها با افزایش تورم گران‌تر می‌شود و این درحالی‌ست که دستمزدهای کارگران با افزایش تورم روز به روز آب می‌روند. با درک این واقعیت روشن است که چرا پدیده حاشیه‌نشینی مدام وسعت می‌گیرد و رژیم‌ی که توان مقابله با بحران فزاینده مسکن است، خود را ناتوان از مقابله با حاشیه‌نشینی می‌بیند.

این نمایست واقعی از وضعیت مسکن و حق کارگران و دیگر زحمتکشان جامعه برای داشتن مسکنی مناسب در جامعه سرمایه‌داری ایران. انگلس در جملات پایین به‌خوبی حق مطلب را در این مورد ادا می‌کند:

"تنگنای مسکن محصول ضروری شکل بورژوازی جامعه است و جامعه‌ای که در آن توده عظیم زحمتکشان صرفاً به دستمزد، یعنی تنها به آن مقدار از وسایل معیشت که برای ادامه حیات و تولید مثل ضروری است، متکی می‌باشند، نمی‌تواند بدون تنگنای مسکن وجود داشته باشد. جامعه‌ای که در آن اصلاح مداوم ماشین‌آلات و غیره کارگران را گروه گروه بیکار می‌کند، جامعه‌ای که در آن نوسانات شدید صنعتی که به‌طور منظم رخ می‌دهد از یکسو وجود یک ارتش ذخیره پرشمار از کارگران غیر شاغل را ایجاد می‌کند و از سوی دیگر برای مدتی توده‌های کثیری از کارگران را بیکار کرده و به کوچه و خیابان می‌راند، جامعه‌ای که در آن کارگران به‌صورت توده‌های عظیم به شهرها رانده شده و در آن‌جا گرد می‌آیند و آن‌هم سریعتر از تعداد مسکنی که در چنین شرایطی می‌تواند برای آن‌ها ساخته شود، یعنی در جامعه‌ای که برای شرم‌آورترین طویله‌ها هم همواره مستاجری یافت می‌شود، و بالاخره در جامعه‌ای که در آن مالک خانه به‌عنوان سرمایه‌دار نه فقط حق دارد، بلکه به‌علت رقابت تا اندازه‌ای هم موظف است از خانه ملکی‌اش با قساوت تمام بالاترین کرایه خانه‌ها را بیرون بکشد، در یک چنین جامعه‌ای تنگنای مسکن نه یک چیز تصادفی بلکه یک سامانه ضروری است و آن را با تمام عواقب و تأثیرات‌اش بر سلامتی و غیره تنها زمانی می‌توان از میان برداشت که تمام نظام اجتماعی که پرورانده‌ی آن است از بیخ و بن دگرگون شود." (درباره مساله مسکن ص ۵۶)

اما گفتار انگلس بدان معنا نیست که کارگران و زحمتکشان دست روی دست بگذارند و به انتظار روزی بنشینند که با برافتادن نظام سرمایه داری و برقراری سوسیالیسم، تنگنای مسکن، قطعی و ریشه‌ای حل گردد. طبقه کارگر و عموم توده‌های زحمتکش باید همواره تا وقتی که نظام سرمایه‌داری پابرجاست، برای این مطالبه و کاستن از ابعاد فشار بار مسکن مبارزه کنند. لذا سازمان فدائیان (اقلیت) در بخش اقدامات فوری اجتماعی و رفاهی عمومی برنامه فوری خود خواستار اجرای موارد زیر در ارتباط با مسکن شده است:

همه مردم ایران باید از مسکن مناسب برخوردار باشند. تحقق این خواست توده زحمتکش مردم نیازمند اجرای یک برنامه همه‌جانبه برای تولید انبوه مسکن است.

مادام که مشکل مسکن به‌طور بنیادی حل نشده است، اقدامات فوری زیر باید به مرحله اجرا درآید:

- کلیه ساختمان‌های زائد دولتی و مصادره‌ای به عنوان مسکن در اختیار زحمتکشان قرار گیرند.  
- اجاره‌ها متناسب با سطح دستمزد کارگران تعیین و به مرحله اجرا درآیند و بخشی از هزینه‌های مسکن از طریق سوبسید دولتی تأمین گردد.

برخورداری از مسکن مناسب، حق هر انسان زحمتکش است



## مذاکرات هسته ای و تهدیدات نظامی

سعید جلیلی، دبیر شورای عالی امنیت جمهوری اسلامی و مسئول مذاکرات هسته ای این رژیم روز سه شنبه ۲۸ شهریور ۱۳۹۱ به استانبول رفت تا در کنسولگری ایران با کاترین اشتون، مسئول عالی امور خارجی اروپا و سیاست های امنیتی این اتحادیه دیدار و مذاکره کند.

مذاکرات روز ۲۸ شهریور بار دیگر پشت درهای بسته انجام شدند و دو طرف از "مفید" بودن آن ها سخن گفتند. اکنون مدتی ست که مذاکرات جمهوری اسلامی و گروه ۱ + ۵ آغاز شده اند و هر بار نیز دو طرف این مذاکرات را مثبت ارزیابی می کنند، اما زمانی که نشست جدیدی برپا می شود، واقعیت شکست دیدار پیشین آشکار می شود. بر اساس دیپلماسی سری که از ویژگی های نظام سیاسی سرمایه داری ست، این مذاکرات پشت درهای بسته انجام می گردند و مردم و افکار عمومی حق ندارند بدانند که دو طرف چه گفته و شنیده اند.

به هر حال سعید جلیلی به صورتی کاملاً سرزده به استانبول رفت و قرار نبود با اشتون دیدار کند. اما ظاهراً این سرزدگی از آن جایی ناشی می شد که قرار است اشتون که روز یکشنبه ۲ مهر به نیویورک می رود، در جنب اجلاس عمومی سالانه سازمان ملل متحد با مسئولان دیپلماسی گروه ۱ + ۵ نشست برقرار کند تا تصمیمات تازه ای در رابطه با پرونده ی هسته ای جمهوری اسلامی گرفته شود. رسانه ها خبر دادند که دیدار آخر اشتون و جلیلی "غیررسمی" بوده و از آن جایی که نمایندگان ۱ + ۵ در آن حضور ندارند فاقد وجهت برای هرگونه تصمیم گیری دو جانبه است. حال با توجه به همین واقعیات باید پرسید که چگونه دو طرف پس از دیدار، آن را "مفید" یا سازنده نامیدند؟ جلیلی و اشتون در پنج ماه گذشته سه بار با یکدیگر دیدار کردند اما هر بار بدون هر گونه نتیجه ی ملموسی قرار تازه ای گذاشته شد.

خبرهای منتشر شده از دیدار اشتون و جلیلی نشان می دهد که در دیدار جلیلی و اشتون بار دیگر از جمهوری اسلامی خواسته شده است که جداً به خواست های ۱ + ۵ که در بغداد مطرح شدند توجه کند و فوراً آن ها را متحقق نماید. نشست بغداد پس از نشست استانبول در بهار گذشته و پس از پانزده ماه تعلیق مذاکرات برگزار شد. گروه ۱ + ۵ در بغداد از جمهوری اسلامی خواست تا غنی سازی اورانیوم را در سطح ۲۰٪ متوقف کند و آن چه را در این سطح کرده به خارج ارسال نماید. گروه ۱ + ۵ همچنین از جمهوری اسلامی خواست تا سایت فردو را تعطیل نماید. اما جمهوری اسلامی و

مسئولان آن، به ویژه علی خامنه ای که رهبری مذاکرات هسته ای را نیز به دست دارد پس از تمام این نشست ها اعلام نمودند که جمهوری اسلامی از حق خود برای استفاده از انرژی اتمی دست نخواهد شست. قدرت های جهانی، به ویژه غربی بدون نفی این حق بر این نظر پای می فشارند که جمهوری اسلامی در صدد ساخت بمب اتمی ست.

دور جدید مذاکرات جمهوری اسلامی و قدرت های جهانی با تحریم های اعمال شده از سوی آن ها به خودی خود وارد دور باطلی شده است. چرا که این قدرت ها تحریم هایی را برای اعمال فشار به جمهوری اسلامی اعمال می کنند تا آن را وادار به پذیرش مطالبات خود در زمینه ی هسته ای بکنند و جمهوری اسلامی شرط مذاکره برای توقف غنی سازی بیست درصدی را موکول به برداشتن تحریم های نفتی و تحریم بانک مرکزی خود و دیگر مبادلات مالی می کند. به همین خاطر است که از بهار گذشته تاکنون مسئولان هسته ای و نمایندگان ۱ + ۵ از استانبول به مسکو، از مسکو به بغداد و سپس دوباره به استانبول رفته اند و حالا هم دوباره در استانبول "مذاکره غیررسمی" در سطح دو مسئول - جلیلی و اشتون - ترتیب می دهند بدون این که نتیجه ای به دست بیاورند.

دیدار و گفت و گویی که اشتون و جلیلی "سازنده" ارزیابی کردند در حالی برپا شد که روز پیش از آن فریدون عباسی، رئیس سازمان انرژی اتمی جمهوری اسلامی در وین، پایتخت اتریش بود تا در نشست سالانه ی آن شرکت کند. او به شکلی کاملاً بی سابقه آژانس را متهم کرد که اطلاعات سری تأسیسات اتمی را در اختیار تروریست ها گذاشته است. او در این نشست واقعه ای را برملاء کرد که اگر حقیقت داشته باشد از اهمیت زیادی برخوردار است. عباسی گفت که روز ۲۷ مرداد ۱۳۹۱ انفجاری موجب می شود که کابل های برق مسیر قم به فردو قطع گردد و یک روز پس از آن تقاضای بازرسی آن از سوی آژانس بین المللی انرژی اتمی دریافت می شود. اعترافات عباسی در این زمینه نشان می دهد که سایت فردو، هر چند موقتاً، مختل شده است، اما از لحاظ حفظ امنیت مردمی که اطراف آن زندگی می کنند بسیار نگران کننده است. از سوی دیگر جمهوری اسلامی که تاکنون توانسته است هر گونه صدای مخالفی را با استفاده از "سربازان گمنام امام زمان" در وزارت اطلاعات خفه کند، بار دیگر و در پی ترور دانشمندان هسته ای، اعتراف می کند که نتوانسته است امنیت یکی از مهم ترین سایت های اتمی خود را با استفاده از همان "سربازان گمنام" حفظ کند و این نیز خفت جدیدی برای این رژیم است. به هر حال واقعه ی قطع برق تأسیسات فردو به عباسی و دیگر مسئولان اتمی

در صفحه ۱۰

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را به یکی از آدرس های زیر ارسال نمایند.

آلمان  
K . A . R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany

دانمارک  
I . S . F  
P . B . 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس  
Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند  
Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کانادا  
K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

شماره حساب:  
Gironummer 2492097  
نام صاحب حساب : Stichting ICDR  
IBAN:  
NL08INGB0002492097  
BIC: INGBNL2A  
Amsterdam, Holland

شماره فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۹۹

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://66.116.153.207/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره های پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

در اروپا 0031649953423

در ایران- تهران 00982184693922

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR**

Organization Of Fedaian (Minority)  
No 630 September 2012

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی